۲۷۰

[illegible]

سفرنامه محمد قاسم خان صاحب جمع

بخط عطاء الله خان
گروسانی



بسم الله الرحمن الرحیم

بر رسم معمول همه ساله که برای سرکشی دهات و ایلات بورامین و از آنجا بزیارت
حضرت معصومه علیها السلام میرفتیم و در قرقهای شهرستانکی و سان شهرستانکی و غیره سرکشی
میکردیم امسال هم برسم معمول مرخصی حاصل کرده و شهرستانکی را هم برای جیره گرفتن خبر کردم
در حوالی کریم آباد و حا[illegible] رسم امروز که جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی [illegible] بود
که [illegible] بود جای حرکت بود از صبح امروز باز بارندگی شد صبح بیرون آمده
مشغول تهیه سفر شدم دستور العمل کارهای شهر را داده دو ساعت بغروب مانده کالسکه
حاضر کرده درب حیاط با امین عمید السلطنه امیر تومان طالش که مدتی اینجاست است از رشت
از دست ملک آرا حاکم گیلان عارض است با میرزا علی محمد نوشته و از درب [illegible]

و حاجی محمد حسن قزوینی امین [illegible] که خواسته بودم سوار شویم حاضر بودند خداحافظی کرده در کالسکه
سوار شده آقا مصطفی خان و آقا محمود خان پسر میرزا تقی خان در میان کالسکه نشسته حسینقلی خان
سرهنگ باز هم میان کالسکه نشسته حرکت کردیم آمدیم منزل حاجی اسکندر خان برای نماز پیاده شده
نماز خوانده قدری انار خورده حاجی اسکندر خان ناخوش بود تب میکرد حاجی احمد خان فراشخلوت
با میرزا حسن انبار و محمد خان پسر مرحوم میرزا نصرالله دبیر الملکی هم اینجا بودند بعد از آنجا باز سوار کالسکه
شده وقتی سر سواری میرزا هادی خان را دیدیم مراجعت میکرد تحقیق کردیم کف رفته بودیم احوال
پرسی حاجی میرزا مهدی پسر مرحوم آقا هدایت آمدیم تا کار راه آهن پیاده شده دیدیم میرزا اکبر خان هم
که بنا بود امشب بحضرت عبدالعظیم علیه السلام بیاید برای دستور العمل توقف در شهر [illegible] آمدیم
اینجا بود قدری معطل شده ماشین حاضر شده قریب بغروب بود که حرکت کرده آمدیم
در حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیاده شده گل زیادی بود پیاده با زحمت زیاد حرکت کردیم
تا آمدیم منزل شاهزاده ناظم التولیه خود ناظم التولیه قدری کسالت دارد عباسقلیخان حاضر بود
قدری بعد از ورود ما میرزا علی نقی که نیابت این سفر با شد وارد شد و سوار شاهزاده
و الان دو ساعت و نیم از شب گذشته اتصال باران می آید عصر قریب دو ساعت [illegible]
باران ایستاده باقی از صبح حال اتصال می آید چهار ساعت از شب گذشته شام خوردیم

خوابیدیم صبح قبل از آفتاب برخواسته بعد از نماز و صرف شیر چائی شد حاجی جعفرقلیخان
بیرون از شهر آمد چون امشب باید برویم جلو که ملک حاجی خان را خوی زاده‌های او ست
حاجی خان آمده است که همراه باشد قدری گذشت میرزا کریم را که امشب خواسته بودم
برای دستورالعمل چون امشب بارندگی بود نتوانست از منزلی که داشت بیاید صبح قریب به
نیم ساعت دستورالعملهای شهر را با او داده بعد رفتیم مشرف شدیم حرم بعد از زیارت
در میان صحن جمعی از شاهسون اینانلو با صارم الملک که پسر مرحوم عزیزالله خان صارم الملک
قریب چهارده سال دارد بودند که معلوم شد از دست حاجی شهاب الملک عارض شدند
قدری با آنها صحبت کرده آمدیم دم چوب بست سوار شویم معلوم شد اسبهای مصطفی خان
و محمودخان را هنوز از شهر نیاورده‌اند مراجعت کرده منزل شاهزاده ناظم التولیه دو ساعت
معطل شدیم مال آنها را نیاوردند آخر لابد شده سوار شدند قاطر سواری خودم را که
یدک بود با آقا مصطفی خان داده سوار شد آقا محمودخان و میرزا عباسقلی خان از عقب بیایند
برسند سوار شده بسلامتی انشاءالله تعالی حرکت کردیم کربلائی نصیر نایب شترخانه
که نفر است در حضرت عبدالعظیم علیه السلام با نفری که شتر دارند منزل دارند پیاده
آمد از حضرت عبدالعظیم خارج شدیم مراجعت کرده‌اند دیدیم در قهوه‌خانه که سر راه ورامین است

حاجی

حاجی جعفرقلیخان و میرزا علینقی و رضاخان پسر حاجی خان که از حضرت عبدالعظیم علیه السلام
جلو آمده بودند اینجا بودند ایستاده بودند آمدیم تا امین‌آباد که بنا بود آدمها از شهر بیایند اینجا
حاضر شوند برویم هنوز نیامده‌اند دیدیم یکساعت و نیم بغروب داریم آقا محمد صادق را که
پسر مرحوم آقا محمدرضای دولابی که حالا استاجر امین‌آباد و املاک حضرت عبدالعظیم است
اینجا بود دو شب است آمده است برای سرکشی اینجا لابد پیاده شده که نانی صرف شود
تا عقب مانده‌ها برسند آقا محمد صادق را با جمعی از مصدقین من مأمور کردیم بروند شریف‌آباد
شریف‌آباد ملک میرزا علینقی است که از ورثه مرحوم خانلرخان سپهسالار خریده است و آباد
که ملک بانوی عظمی است در سر اراضی گفتگو دارند این اشخاص مصدقین فردا باید
بروند آنجا که تصدیق کنند قریب نیم ساعت در امین‌آباد بودیم که آقا محمودخان و میرزا عباسقلیخان
که حضرت عبدالعظیم علیه السلام بودند رسیدند آبدارها و جمعی از نوکرها هم از شهر رسیدند
میرزا حسین خان کردستانی که پسر مرحوم میرزا رضا علی دیوان بیگی کردستان است چند
سال است سپرده من است با میرزا احسن خان پسر میرزا محمد علیخان معاون الوزاره که جزو
وزارت خارجه است و مترجمی است و سپرده من است اینها هم آمده‌اند میرزا حسین خان با
کیفیت عکس تو خریده بود و عکسهای من هم گرفت خوب بود ولی چون مال او نبود عکس نگرفتم

نهار صرف شد نهار قائم حاضر کردند نان و تخم مرغ و آب گوشت هم محمد صادق حاضر
کرده بود قدری از نان برای شب برداشته شد بعد از صرف نهار حاجی آقا آدم
میرزا سید ابراهیم مستوفی که از خراسان آمده بود کاغذ میرزا سید ابراهیم را با سوغات
مشهد که فرستاده بود آورد یک طوب برک و یک پوست کلاه و یک زوج جوراب بود
جواب کاغذ ایشان نوشته شد و سوغات ضبط شد بعد از نهار حرکت شد بطرف
چوبه سه فرسخ و نیم راه است سه ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدیم غروب وارد
شدیم در بین راه یک کبوتر و چهار سار و دو قرالاق من زدم سه قرالاق هم
آقا محمود خان زد آن قو در نادی زیادی داشت امروز بین راه ولی خیلی از دور
میپریدند دهاتی که در بین راه بر جاده بود امین آباد خالصه است قریب چهل خانوار
رعیت دارد پشت ده کارگذاران صدارت عظمی است اجارهٔ آقا محمد صادق است
بعد زمان آباد ملک مرحوم حاجی ملا علی بود که حالا دست ورثه است قریب به
پنجاه شصت خانوار رعیت دارد بعد کمال آباد است که حالا ملک قوام الدوله است
قریب ده خانوار رعیت دارد آبادی خرمی و باغ مشجری دارد بعد کریم آباد است
که مال قوام الدوله است باغ دارد ولی خراب است قریب بیست خانوار رعیت دارد

بعد

بعد علی آباد است که نصف مال عباسقلی خان است که از کسان ظهیر الدوله است و نصف
مال نصر السلطنه است قریب پانزده خانوار رعیت دارد بعد حاجی آباد خالصه است
ده دوازده خانوار رعیت دارد بعد قلعه قزاق ملک حاجی آقا موسی است ولی سکنه
ندارد رعیت قوهه اینجا را میکارد بعد چوبه است سابق خیلی آباد بود دو قنات هم
داشت که سیل خراب کرده و عمارات خوب داشت بواسطه اینکه خوانین شهر
منزل کرده‌اند خراب شده حالا هم ده معتبریست قریب هشتاد خانوار رعیت دارد
رعیت اینجا هم اراکی است این خانه که امشب منزل داریم مال فتحعلی کدخدا است
دو اطاق توی هم دارد خوب گرم است امروز هوا صاف بود از امین آباد
که حرکت کردیم باد می‌آمد بعد باد ایستاد هوا خوب گرم بود امشب هم هوا خوب است
مقارن غروب وارد چوبه شده اهل ده برسم معمول ایستاده گوسفند قربانی و سایر
رسومات متعارف بعمل آورده در حیاطی که سه اطاق تو تو داشت منزل کردیم
حسین خان پسر حاجی جعفر قلیخان را که پسر کوچکتر اوست در اینجا دیدم آقا مصطفی خان
امروز کلاه قزاقی سر گذاشته و لبس لباس قزاقها شده بود بعد از صرف چای
و رفع خستگی مصطفی خان و آقا میرزا علینقی و رضا قلیخان و سایرین رفتند به آ

یوسف ناظر که داماد فتحعلی کدخداست منهم رفتم آنجا حاجی جعفر قلیخان هم همراه آمد
باغچه بالنسبه چیاط تمیز خوبیست پنجدری دارد که حضرات آنجا نشسته بودند قدری ایستاده
برگشتیم منزل بارها بعضی رسیده و بعضی نرسیده یکبار قند میان آب افتاده بود و
مشهدی محمود این سفر ناخوش است نایب ده رحیم شاگرد آبدار تبعیت کرده خلاصه ما
تا ساعت چهار بصحبت متفرقه مشغول شده شام خواستیم همراهان اغلب اظهار خستگی و
کسالت میکردند خاصه میرزا عباسعلی خان و

روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانی سیصد و سیزده

صبح بعد از نماز و دعا صرف شیر و چای شد از اینجا قصد زیارت حضرت معصومه
علیها السلام کرده نماز را قصر خواندیم امروز نهار را باید اینجا صرف شود قدری پیاده
در ده و خارج ده گردش کرده در وسط ده تکیه ساخته اند که حاجی علیقلی خان حرم
بازکی برادر بزرگتر حاجی جعفر قلیخان پدر حسینقلی خان و رضا قلی خان ساخته در دهات
بسیار خوب تکیه ایست یک درخت چنار بسیار بزرگ در میان تکیه هست که
خیلی کهن شده بواسطه کهنگی سر او تمام ریخته تنه او باقی است میگویند نذر حضرت
عباس علیه السلام است کسی جرئت نمیکند بیندازد از آنجا رفتم خارج ده

قلیان که خالصه و تیول حاجی امین السلطنه است پلی ساخته است روی رودخانه
که بهار آب است در بهار خیلی آب دارد و اسباب زحمت بوده حالا برای
عابرین بسیار خوب شده در میان تکیه مزبور که در معنی مسجد و مدرسه این
قریه است اطفال ده قریب ده نفر مشغول درس قرآن مجید بودند معلم آنها
خود پسری که بالنسبه خلیفه و سمت ریاست با آنها داشت بملاحظه اینکه فردا
بقولی عید ولادت با سعادت حضرت بتول عذرا و صدیقه کبری علیها
صلوات الله است انعامی بخلیفه اطفال و سایرین داده گفتم تعطیل نمایند بی اجازه
خلیفه اکراه داشتند که بروند با اینکه خود پسره بچه و هم سن آنها بود کیف بچهها خوش
هستند خیلی مضحک و با مزه بود از گردش بمنزل برگشتیم حاجی جعفر قلیخان برای
نهار تهیه حلیم دیده بود بسیار خوب پخته بودند امتیاز داشت با حلیمهای شهر نهار
منحصر شد بهمان حاجی جعفر قلیخان باسم پسرش اسب کهری پیشکش کرد گفتم برده
خود شان باشد بعد از صرف نهار که نیم ساعت بظهر مانده بود سوار شدیم بطرف
شوراب تیول مرحوم امین السلطان طالب آباد دو فرسخ راه است دم راه قریه
ارشت ملکی حاجی آقا موسی و الوک ملکی حاجی جعفر قلیخان و سایر دهات پیدا بود

از میان قریه هزارکلک خالصه گذشته بالنسبه آباد است حاجی جعفرقلیخان و پسرانش

ارکان رهین ده رخصی حاصل کردند که بقریه خسرو آلوک ملک خود سرکشی نمایند ارکان

تیجن میرزا علیمحمد رد شدیم ده متوسطی است دم راه حاجی آقا حسین ایل بیگی سابق

پسر حاجی آقا محمد سلطان و حاجی اسمعیل سیاه و پسران آقا علی اصغر از حصار حسن بیک که

پنج فرسخ است باستقبال و دعوت آمده بودند که برسم معمول خانه آنها برویم دم راه

چند تیر تفنگ انداختیم عصر برای صرف چای بقریه جمال آباد ملکی آقای امین الملک

که از حقیقت اشتهار مستغنی از توصیف است رفتیم در بالا پشت بام انبار جدید البنائی

آنجا که خیلی مطول و مشرف بباغ آنجاست بعد از نهار چای خورده آفتاب خیلی

گرم بود دو متجاوز بغروب مانده سوار شدیم بطرف شوران دم راه حاجی [illegible]

ها وند و چند نفر استقبال کردند خرگوشی در رفت بسکه نزدیک بود زیر دست و

پای اسب آمد دو تیر انداختیم بواسطه نزدیکی نخورد دو خرگوش دیگر در رفتند آخری

در کنار ده شوران رفت میان گودال جای سیل آبی خوابید بالاسر او رفته

بزور بلندش کردند تیر اول قدری پشم او را کند تیر دوم جا بجا خوابید

حاجی محمد ولیخان مباشر شوران و کریم آباد استقبال آمده بود و اسامی

اهل

اهل ده بهیئت اجتماع با قربانی دم آبادی آمده بودند پیاده شده در همان حیاط که پارسال

منزل میکردیم ورود کرده بار و بنه تازه رسیده بود منزل هنوز مرتب نشده بود رفتیم

میان باغ سری کشیده در قریه جتو که قدری آمدیم یک بلدرچین زدم درین فصل

بلدرچین خیلی تازگی دارد اگرچه میگفتند جتو تا شوران دو فرسخ است لکن سه

فرسخ بیشتر بنظر آمد این قریه قنات و باغ معتبری دارد که نسبت بسایر دهات و امین

امتیاز دارند از بیست و پنج سال قبل این قریه بتیول مرحوم امین السلطان طاب ثراه

مرحمت شد بدوا چندان آباد نبود بمرور زور به آبادی گذاشت بخصوص چند سالی

که اختصاص بخود من داشت لکن امسال نسبت بسابق قدری خراب تر بنظر آمد

در خارج قلعه قریب سی خانوار شاهسون سکنی کرده اند محض رعایت حال آنها

مجبور رفتن و اخراج کردن نشده اند

اشخاصی که درین سفر همراهند ازین قرار است

مصطفی خان اخوی　محمود خان اخوی　میرزا عباسقلیخان فراشخلوت همیونی

میرزا علینقی سررشته دار　میرزا حسین خان کردستانی　حسینعلی خان سرهنگ

رضاقلیخان سرتیپ　میرزا حسن خان پسر سعادت الوزاره　اسمعیل خان [illegible]

علی بیک پیشخدمت میرزا محمد پیشخدمت ابراهیم خان صندوقدار حسین بیک [illegible]

آقا بابا قهوه‌چی عبدالعلی خوراک‌پز قاسم شاگرد آبدار صادق فراش اسمعیل فراش

رستمعلی فراش حسین آشپز با دو نفر شاگرد قنبرعلی جلودار محمدقلی بیک جلودار

میرزا جعفر تفنگدار مصطفی خان محمدرضا بیک جلودار توجه بیک محمود خان مهتر [illegible]

باباقلی [illegible] قاطرخانه ده‌باشی قاطرخانه قاطرچی هفت نفر عوض خان تفنگدار

عزیز [illegible] بیک قوشچی با قوش محمد خان آدم میرزا علینقی محمد علی بیک ایضا علی [illegible]

[illegible] تا ساعت چهار شب را بصحبت متفرقه گذرانده شام خورده خوابیدیم

دوشنبه بیست و یکم جمادی الثانی

در شوران توقف شد صبح بعد از تعقیبات خواب و نماز و صرف چای پیاده

بخارج ده رفته دو سه هزار قدم از آبادی دور شدیم چند تیر تفنگ انداخته اول

یک مرغابی زدم یک دانه قازلاق هم زدم قوش را عزیز بیک قوشچی از راه

[illegible] دور طلبید قوش بسکه طپیده بود خسته شده تا بقوشچی رسید در بین راه نشست

[illegible] بلند شد روی دست عزیز بیک نشست بطرف منزل مراجعت میکردیم

یک [illegible] بلند شد [illegible] خوابید بمنزل برگشته محمدقلی بیک جلودار را بشهر

فرستاده

فرستاده نوشتم محمد کاظم خان پسر مرحوم امین حضرت و محمد خان بیایند لوازم [illegible]

سفر را نیز همراه بیاورند تفنگ سرپری همراه داشتیم محض امتحان انداختم تیر بقوش افتاد و گم شد

نوشتجات شهر را فرستاده نهار خوردیم سه قطعه کبکی را که ابوالحسن خان [illegible] فرستاده بود

لای بلوک گذاشته بودند بعد از نهار حاجی اسمعیل ایل بیگی حالیه پسر حاجی آقا محمد سلطان و

میرزا علی اکبر برادرش و اتباعش آمده بودند محمد مهدی بیک الیکائی هم آمد مدتی

در ایوان جلو اطاق نشسته با آنحضرات صحبت شد بعد سوار شده رفتیم گردش کنار [illegible]

ایستاده مصطفی خان یک تیر باردکی انداخت زخمی شد بلند شد عوض خان [illegible]

انداخت افتاد بعد علی عسکر بیک ایل بیگی و محمد اسمعیل بیک [illegible] و میرزا محمد پیشخدمت

که مامور تحدید شریف‌آباد ملکی میرزا علینقی است رسیدند پیاده شده مطالبی که داشتند

اظهار نموده گفتم بروند شوران تا خودم برمیگردم بعد از میان ده شوش‌آباد که جزو

شوران است قلعه خرابی دارد و هفت هشت خانوار رعیت و خارج از این قلعه قریب

شصت خانوار بوده‌اند سکونت کرده‌اند چون زمینهای آنجا چمن است میچرانند و باج [illegible]

این شصت خانوار دو کدخدا داشتند وقت [illegible] کدخدا موسی [illegible] مرده [illegible]

و حالا کدخدا بهرام تنها است مصطفی خان [illegible] ما سوار شد گویا [illegible] را دیده بود

او را عقب کرده خیلی زحمت کشیده و دنبال آن دویده پیدا کرده بودند قدری در تراز
بمنزل برگشت که هوا تاریک شود بمنزل مراجعت شد پیاده میان قلعه مختصر گردشی کرده
و با علی عسکر بیک و محمد اسمعیل بیک قدری صحبت کردم علی عسکر بیک بمنزلش دعوت
کرد برای شب استاد حسین اصفهانی که سالهاست در شوران سکونت کرده معمار بناهای
شوران و کریم آباد را او کرده گاهی هم ناظر انبار میشود برسم هر سال همراه عیالش
که خیلی مسن و مسلطه است آمد قدری انار و آجیل آورده بود که پول لباس معمولی
که از من دارد بگیرد و اظهار میکرد که شوهرش بیست تومان پول زیارت باو داده
بزیارت قم رفته او هم تلافی اذن داده استاد حسین عیال جوانی گرفته تقیه شب را
بصحبت و مشغولیات متفرقه سر رفت ساعت چهار شام صرف شد خوابیدیم

۴ سه شنبه بیست و دویم جمادی الثانی

صبح را بعد از نماز جمعی عارض متفرقه آمده مطالبی که داشتند بر طبق اظهار حکمی
که مقتضی بود برای آنها صادر شد بعد بحمام رفته میرزا عباسقلی خان همراه بود
شست و شوی کرده بیرون آمدیم این حمام نسبت بحمامهای این صفحات امتیاز دارد
خاصه از حیثیت آب که بسیار تمیز و صاف است بعد از حمام میان باغ رفته در خارج قلعه

مختصر

مختصر گردشی شد جمعی دیگر عارض آمدند بمطالب آنها رسیدگی شد بعد از صرف نهار
از شوران حرکت شد بعزم حصار حسن بیک سه فرسنگ است در عرض راه چند تیر انداختم
یک سار روی هوا سواره زدم صبح هم عوض خان یک ابیا زده بود خلاصه از میان
قریه قلعه گرد بور بها رد شدیم ده آباد پر جمعیت و اشجاریست اهل ده بهیئت اجتماع
دم راه آمده گوسفندی هم آورده بودند نخودشان رد کردم قدری با آنها حرف زده
آمدیم بزیارت حضرت امام جعفر ابن امام سابع علیه و علی آبائه الصلوة که آبای
اینقریه و عظمت شأن این امامزاده اظهر من الشمس است در ضریح مطهر زیارت
و نماز مشرف شده گنبد و بنای این مکان شریف از شاه طهماسب سلطان
دویم صفوی است خاقان مغفور امر بتعمیر آنجا فرمودند ضریح و در چوبی دارد
که خوب نبت کرده اند در پائین در ضریح نوشته بودند بامر سلطان عادل با وقار
مختار شرف الدین در تاریخ اربع و تسعین و تسعماه ساخته شده بعد از شرف زیارت
آمدیم بالاخانه آنجا که سر در کوچه شرف است آقا شیخ محمود که از اجلای مشایخ
آنجاست چای حاضر کرده دو مجمعه بزرگ انار و دو راس گوسفند تهیه دیده بود
و تمام مشایخ و سادات امامزاده جعفر در آنجا نشسته بودند بقدر ده قلیان کشیده

برخاستیم بعزم تجره خانه آقا علی اصغر که بحسب معمول ناچار باید دعوت اینها را قبول کرد
از میان قریه محمدآباد عرب گذشتیم اهل ده که عرب هستند اجتماع کرده استقبال نمودند
ده آباد معتبر مشجری است از آنجا مسافتی که آمدیم رسیدیم بقریه زواره و رد ده آباد معتبر است
متعلق باعراب کنار ده چند نفر زن و مرد بتظلم آمدند نزاعی در آنجا شده مدعی بودند
که یکنفر از آن نزاع مقتول شده اگرچه از خارج گفتند خودش بمرض معینی که داشته مرده
خلاصه رسیدیم تجره خانه آقا علی اصغر خود آمده در شهر است پسران او محمد علیخان و محمد خان
مواظب پذیرائی بودند اهل قریه قریب دویست نفر متجاوز دم ده حاضر بودند یکساعت
بغروب مانده در منزل آقا علی اصغر پیاده شده تنقلاتی که مقتضی بود حاضر کرده بودند
مختصری نشسته پسرش تنخواهی باسم من و مصطفی خان آورد تقدیم کرد قبول کردم
مقارن غروب از آنجا آمدیم بحصار حسن بیک خانه حاجی اسمعیل پسر بزرگتر
حاجی آقا محمد سلطان که فعلا ایل بیکی است و با حاجی آقا حسین برادر کوچکتر
خودش که پارسال ایل بیکی بود مخالفت دارند قریه حصار حسن بیک از دهات
معتبر بسیار آباد است سه دانگ آنجا ملک ورثه حاجی آقا محمد سلطان سه دانگ
دیگر مشترک است در میان حاجی اسمعیل سیاه داماد حاجی آقا محمد سلطان که از

معارف

معارف اعراب است و حاجی زینب خواهر حاجی آقا محمد سلطان که نیمدانگ دارد
وقف کرده و حسین خان سلطان است که خودش مأمور استرآباد و سلطان فوج طهران است
پسرش در جزو مستقبلین همه جا همراه بود تمام جمعیت این ده عرب و اغلب متمول هم
در خانه حاجی اسمعیل سابق الذکر که سابقا هم مکرر باین خانه آمده بودم پیاده شده
جنجال متفرقه اجتماع کرده بودند زن و مرد زیاد تماشاچی ایستاده بودند زنها که
در تمام این دهات رسم است اسفند دم راه واردین متشخص دود مینمایند آمده
رسم بعمل آورده مردها در هر ده گوسفند قربانی کشتند میان حیاط حاجی زینب
خواهر حاجی آقا محمد سلطان که ذکری از او شد و قریب هشتاد سال دارد
بیک اندازه محترمه است برسم سنواتی آمد مصافحه و معانقه کرد بعد از گفتگوهای زنانه
مفصلی که کرد باز از من رسما وقت خواست که در آخر شب بقدر دو ساعتی
مجددا ملاقات نموده و مطالب محرمانه خود را اظهار کند ظاهرا معمول او را اجابت
کردیم ولی چون از مراتب پرچانگی او اطلاع داشتم شب را طفره زده و پیغام
که صبح بعد از نماز تشریف آورده مرا ملاقات نماید صبح هم نیامد حجتش را نفهمیدم
شب قدری کتاب مطالعه کرده و شام صرف نموده خوابیدیم ولی چون [illegible]

بخاری نداشت و از برای گرم کردن منقل گذاشته بودند هوا سرد بود و شب راهم کم
خوابیدم آقا میرزا علی نقی و میرزا حسین خان و میرزا حسن خان از برای خواب به اینجا
توقف نکردند رفتند در خانه جعفرخان نامی که در همسایگی اینجا بود استراحت کردند
خلاصه شب را بهر طوری بود گذراندند

چهارشنبه بیست و سیم جمادی الثانی

صبح از خواب برخاستم بعد از نماز و تعقیبات مشغول رسیدن بعرض حالها شدم
احکامی که لازم بود مهر کردم بعد تفنگ‌کنان رفتم باطاقیکه اجزا نشسته بودند
قدری صحبت کردم پیره مردی بود کربلائی محمد صادق نام که بسیار پیره مرد زنده
دل باحالی بود از بابت خانواری سربازی دو تومان تخفیف میخواست حکمش را
مهر کردم بعد شروع کرد در معقولات دخل و تصرف کردن و از علم اخلاق و
سیاسی حرف زدن و بموقع این شعر را خواند آدمی را همه چون اصل و
نسب در حسب است گر نسب نو آدم و حوا بس است در این مقام آقا میرزا عباسعلی خان
فراشخلوت همایونی که جزو همراهان است حاضر بود با پیر مرد زنده دل همراهی
کرد و این شعر را در مقابل او بمناسبت خواند تاری بسر راه من حلقه زدنی کرد

چون مرا دید بر جستنی کرد خیلی خوش مزه بود و بموقع از عدد اولادش سوال شد
گفت دو دختر دارم یکی را پارسال شوهر دادم و یکی دیگر در خانه است ده سال
دارد میرزا عباسعلی خان طالب مصاهرت او شد و دختر او را خواستگاری کرد
بعد حاجی اسمعیل آمده و دعوت کرد که در منزل او صرف نهار بکنیم حرکت کردند
رفتیم اطاقی ساخته بود که نسبت بدهات و ولایات پاکیزگی و امتیاز داشت
نشستیم چند نفر عارض آمدند احکام آنها را مهر کرده دادم صرف نهار شد بعد
چند نفر سید زواره آمدند یکی از آنها الاغی میخواست که از او واسطه کسب معاش
خود قرار دهد و دیگری میگفت من نان میخواهم و ثالث آنها میگفت که من دعاگو
هستم خلاصه آنها را راه انداختیم رفتند سوار شده بسمت کریم آباد حرکت کردیم
از ده حصار قاضی رد شدیم رسیدیم بچادر محمد علی سرهنگ کلکو که خودش نبود
و زنش از دست محمد آقا نهی متظلم بود در اینجا بقدر یک قلیان کشیدن توقف کرده
بعرض او رسیدگی کردم بعد راه افتادیم از ده محمود آباد رد شدیم رسیدیم به یک ده
زیادی سوار ... تفنگ‌ها را کشیده و سوارها بند شدند قدری دو
... شش عدد آنها یکی از آنها که خیلی سمج بود و ساچمه کاری ...

به چهار فشنگ‌ها را احرام کرد آخرالامر میرزا عباسقلیخان بهره گرفت و سرش را
بریدند در همین مکان اناری نشانه گذاشته خواستیم با قپقاج بزنیم یک تیر با ساچمه
و یک تیر با گلوله من درانداخت زدم که خیلی مستحسن اتفاق افتاد مصطفی خان هم یک
تیر با ساچمه زد خوب تیری بود سایرین هیچیک نزدند بعد حرکت کردیم بفاصله
نیم ساعت دیگر قریب کریم آباد چنانچه معمول و مرسوم است جمعی از رعایا
باستقبال آمده گوسفند قربانی کردند وارد شده بعد از لحظه جوادبیک نایب
شترکلائی آمد و چند تازی آوردند که من ببینم بنا شد که فردا بشکار برویم
شب را گذرانده صرف شام نموده خوابیدیم

ع پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی

صبح از خواب برخاسته بعد از ادای فریضه و تعقیب صرف چای و قلیان
تقریبا یک ساعت و نیم از روز گذشته با جمعی از همراهان منجمله مصطفی خان و محمود خان
و میرزا عباسقلیخان و حسینقلی خان و رضاقلیخان و جوادبیک نایب شترکلائی
و اسمعیل خان میرآخور حرکت کرده بقصد شکار بیرون آمدیم صبح هوا ابر شده
بکلی گرفت و وقت مراجعت از شکار باد خیلی اسباب اذیت شد در مراجعت
نزدیک

نزدیک آب مرغابی زیادی بود من یکی از آنها را زدم که تک نشسته بود
و جای دیگر باز مرغابی هائی دیدیم که کوچکتر از آنها بودند در آنجا هم با یک تیر
پنج عدد آنها را زدم درنای زیادی هم دیدیم بواسطه بعد مسافت و شدت باد
زدن آنها ممکن نشد در بین راه روباهی دیدیم جوادبیک تازی عقب او انداخت
روباه داخل قلعه خرابه شده در آنجا مدتی با تازی مشغول کش مکش شدند
آخرالامر روباه فرار کرده در سوراخی پنهان شد بمنزل مراجعت شد نهار صرف
کرده بعد از نهار بعضی از عارضین که از دهات اطراف و ایلات آمده بودند
بعرض آنها رسیدگی کرده و احکام لازمه آنها را دادم شترکلائی را برای سان
خواستم امروز آمدند در قلعه محمدعلیخان که یک فرسخ است تا کریم آباد محمدعلیخان
صاحب جمع قدیم برادرزن مرحوم مستوفی الممالک اینجا آباد کرده است حالا
خراب است ولی قنات اینجا جزئی آب دارد نایب‌ها شترکلائی تمام امروز
آمدند اینجا با آنها قرار سان داده شد که فردا جمعه است سان دیده شود
نایب غلامعلی پیرمرد است هشتاد سال دارد با برادر و پسرش جزو
نایبهای کلائی است رفته بوده است کربلا تازه مراجعت کرده است با او

قدری شوخی کردم بزن این غلامعلی معروف است بکلانتر که دختر حاجی او
محمد بیک مرحوم است غلامعلی قدری از او شکایات داشت عصر رفته در قلعه
گردش کردم یک بچه کوچک مرا دید از خرقه خز که تن من بود ترسید بنا کرد
گریه کردن و فرار کردن قدری در قلعه و خارج قلعه گردش کردم قدری
در باغ مراجعت کرده این کریم آباد را مرحوم امین السلطان طاب ثراه
در بیست و پنج سال قبل آباد کردند آبادی جزئی غیر قابلی داشت بعد خودشان
مخارج زیادی کرده تا اینجا را آباد کرده قلعه ساختند باغ ساختند سه رشته
قنات دارد یکی کریم آباد یکی قاسم آباد یکی جهان آباد کریم آباد شش سنگ آب
دارد جهان آباد را خود من آباد کردم یک چارک آب دارد حمامی که رفع حاجت
اهل قریه را نماید در خارج قلعه با مرحوم امین السلطان طاب ثراه ساخته اند
عمارت اربابی کریم آباد که یک قسمت آن هفت قسمتی و دارای چند طاق است
با حیاط وسیعی در چند سال قبل که میرزا کریم مباشر بوده ساخته جلو این عمارت
باغچه ایست خالی از وسعت نیست مشجر است بدرختهای زبان گنجشک و یک
خیابان که طرفین این خیابان را مو و انار غرس کرده اند موها بیار خوب

نمو

نمو کرده اند فعلا نسبت بدهات حوالی خوش آباد است

جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی

در کریم آباد توقف کردیم قرار گذاشته ام امروز سان شتران کلا را ببینیم از صبح جمعیت
متفرقه ایلات و گلگلو و غیره دسته دسته میآمدند مطالب خود را اظهار میکردند رسیدگی
میشد احکامی که مقتضی بود برای آنها صادر میشد از صبح آفتاب گردان و قلندری
به قلعه محمد علیخان که تا اینجا نیم فرسخ مسافت دارد فرستاده و جواد بیک و سایر
نایبهای شترکلا را که همه گلگلو هستند فرستادم در همانجا شتر را جمع کرده عصر سان ببینند
نهار خورده بعد از نهار سوار شده بطرف قلعه محمد علیخان رفتیم در آفتاب گردانی
که زده بودند نشسته تمام شتر و نایبها حاضر بودند شترکلا بحمد الله نسبت بسابق خیلی
خوب ترقی کرده دسته دسته شتر جمعی هر نایبی را از دم آفتاب گردان رد
میکردند که هر چند مال کدام ساربان است جعفرقلی بیک نایب میشمرد میرزا علینقی
سررشته دار مینوشت وقت بر میداشت پنج ساعت بغروب الی یک و نیم
بغروب مانده سان طول کشید بعد سوار شده برگشتیم بطرف منزل دم راه
تمام نایبها همراه بودند کنار ده کریم کدخدا زهرا که ضعیفه ایست و کدخدای [illegible]

آمد پسر او مرده است نسبت بسابق تاخت و تازی نداشت افسرده است

در منزل تا غروب میان حیاط با محمد اسمعیل بیک ایلبیگی بوربور و سایر عارضین

متفرقه و نایبها مشغول رسیدگی بکارهائی که متعلق بآنهاست بودم سر شب

مصطفی خان و محمود خان و سایر اجزا در منزل میرزا علی نقی بودند تنها در اطاق

خودم بمطالعه کتاب کنت منت کریستو مشغول شده قریب پانزده ورق خواندم

بعد با همراهان بصحبت مختلفه بسر رفت در ساعت چهار شام خورده خوابیدیم

نسبت باقتضای فصل هوا بسیار خوب بود

شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی

صبح بعد از نماز و قرآن بالای پشت بام رفته قدری گردش کرده خیال داشتم

حمام بروم گفتند آب حمام کثیف است میرزا علینقی را گفتم رفت در خانه

محمد ابراهیم جیره نایب و سایر نایبهای کلا را بدهد تا غروب در آنجا مشغول حواله

جیره بود خود بعرض عارضین و متفرقه که جمعیت کرده‌اند میرسیدم و احکامی که

لازم بود میدادم بعد از نهار بمطالعه کتاب ترجمه مشغول شده تا عصر جمعی دیگر

از ایلات و نایبها بودند بمطالب آنها رسیدگی شد میرزا علی نقی باز امروز مشغول

جیره

جیره دادن بود شهباز بیک نایب صبح بحالت اضطراب آمد گفت دیشب

که شتر از ساربان برمیگشت چند شتر جمعی او که از بیراهه میرفتند در گل و باتلاق

فرو رفته هفت نفر از آن شترها را بیرون آورده‌اند پنج نفر مرده هوا ابر شده

باحتمال بارندگی سوار نشده پیاده رفتیم میان ده گردش بخانه یکنفر رعیت

رفتیم پنج نفر پسر داشت که بزرگ آنها بسن هفت سال بود یک دختر هم داشت

بزرگتر از پسرها اسامی پسرها یکی طهماسب دیگری قربانی سیمی رضای بود

بهریک از آنها پولی داده ذوقی داشتند بچهای خوشروئی بودند باران

گرفت ترشحی کرد از قلعه برگشته بعد از مغرب میان باغ یکدانه هندوانه

در مسافت سیصد قدم گذاشته بودند یک انار هم در دویست قدم با اینکه

هوا خیلی تاریک بود نشان تقر اول نمی آمد انار را زدم در کمال خوبی چند تیر

هم از من و مصطفی خان بهندوانه خورده بود شب علی الرسم با اخوان و اجزا

بصحبت متفرقه گذشت

یکشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانی

باز در کریم آباد توقف است بعد از نماز و قرآن بحمامی که شرح آن نوشته شد

رفتیم مصطفی خان و محمود خان و میرزا عباسقلیخان همراه بودند بسیار بد بود علاوه بر کثافت
حمام و معطلی زیاد بواسطه اینکه آب این صفحات غالباً شور است صابون کف نمیکرد
بهزار صعوبت تنظیفی بعمل آورده بیرون آمدیم نهار صرف شد بعد بمطالعه کتاب
ترجمه مشغول شده عصر سوار شدیم آدم از شهر رسید از میرزا کریمخان کاغذجاتی
رسانید پوستینی هم فرستاده بود سوار که شدیم دم قلعه حاجی اسمعیل ایل بیگی عرب
پسر حاجی آقا محمد سلطان و اعوانش رسیدند گفتم بیارین رأیم خبر کنید که فردا
صبح حاضر باشند قراری در کار آنها داده شود مسافتی که رفتیم از دور پیاده
نمایان شد که میدوید و بطرف ما میآمد نزدیک که شد بچه بود پا برهنه سن دوازده
سیزده سال ورثه کمتر ساربان است مادرش او را فرستاده بود که جیره مورونی خود را
بگیرد از دیرکه تا اینجا چهار فرسخ است بهمین حالت آمده گفتم برود منزل در مراجعت جیره
او را دادم خلاصه رفتیم میان قریه شکرآباد که شترک است فیمابین بوربور ها
و بوی عظمی و برگشته در آن حول و حوش خیلی گردش کردیم چیزی که قابل
تیر انداختن باشد ندیدیم گرچند درنا روی هوا دور میزدند گلوله رس نبود عودت
برگشتیم هوا سرد شد حاجی مهدی انیس آبادی و علی عسکر بیک ایل بیگی و محمد اسمعیل بیک

بوبور بودند قدری با آنها صحبت شد شب را چون آدم میرزا کریم بشهر بایستی برگردد
مشغول نوشتن جوابها شده تا ساعت چهار شام خوردیم امشب بسیار هوا سرد شده
آبها یخ بسته بود مصطفی خان عقب مانده بود برای گردش بعد که آمدند معلوم شد
گفتاری پیدا کرده اند میرزا جعفر خان و رضای جلودارش تاخت کردند رضا زمین
خورده است و در رفته و قدری مجروح شده و کلاه رضا قلیخان که سرش بود
از دست شکافته بود که الآن رضا قلیخان کلاه نمد سر گذاشته از قرار معلوم
شب را گذرانده خوابیدیم

دوشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی

صبح بعد از نماز و غیره رستمخان فراشخلوت که از شهر کاغذهای میرزا کریم و غیره
آورده بود جواب امشب نوشته بودم لاک مهر کرده او را بشهر فرستادم بعد
جمعیت عارض و اهل ده جمع شدند تا مدتی آنها را راه انداختیم رفتیم بالای بام
بعد رفتیم نشان گذاشته قدری تیراندازی کرده مراجعت کردیم نهار صرف شد
بعد از نهار پسرهای حاجی آقا محمد سلطان را خواسته بودم چون حاجی محمد اسمعیل
که پسر بزرگ اوست حالا ایل بیگی کردم با چند نفر برادر مع هستند و حاجی آقا حسین

پسر کوچک او که سابق ایل بیگی بود با حاجی اسمعیل پناه قدری میانشان خوب
نیست بهم خورده قدری سؤال و جواب شد آخر باهم اصلاح کردند التزام دادند
که بعد ازین باهم صلح باشند بعد جمعی عارض بودند آنها را راه انداخته نماز خوانده
چهار ساعت بغروب مانده حرکت کردم هرچه زن و مرد و بچه و دختر اهل ده بودند
تمام آنها که باید در میان باغ عبور کردند حاضر بودند برسم معمول که همه ساله با
می آمدم روز حرکت به تمام آنها پولی میدادم امروز هم به ترتیب سابق به تمام آنها
پول داده سوار شده رفتیم برای جوق آباد دو ساعت در بین راه بودیم
تا رسیدیم به جوق آباد قربانعلی بیک و سایر اخوان که معروف به علی دائی
هستند اینجا سکنی دارند که امروز چای را موافق معمول سنواتی باید در منزل آنها
صرف شود جمعیت زیادی بیرون ده ایستاده قربانی کردند قریب پانصد نفر
دو زن بودند آمدیم منزل قربانعلی بیک پیاده شده چای صرف شد اینجا
خانهٔ نجفعلی برادر قربانعلی بیک است چون بهتر است اینجا را معین کردند
بقدر یکساعت و نیم در جوق آباد منزل قربان علی بیک عمارت نشسته بودم
قریب دویست نفر عارض متفرقه آمدند مطالب مختلفهٔ خود را اظهار کردند و

مطالب

مطالب آنها جواب داده شده احکامی که مقتضی بود صادر شد بعد بحسب رسم
معمول سنواتی که شب را باید در چال قازان که خانه و ملک علی عسکر بیک ایلبیگی
عرب حلوائی است مصمم شدیم یک و نیم بغروب مانده سوار شدیم بعزم چال قازان
مسافتی که آمدیم از دم قریه جعفرآباد جگل که سه دانگ آنجا ملک سادات لاریجان
و سه دانگ ملک قربانعلی بیک مزبور و متفرقه است گذشتیم این قریه ده معتبریست
فعلاً بواسطهٔ بی آبی به تعسر میگذرانند قناتی از قدیم احداث کرده اند بواسطهٔ صدمهٔ
سیل خراب شده معاون الملک بواسطهٔ قرب جوار بخیال است که اینجا را
بقیمت نازل بخرد مانع است از تعمیر قنات و با نتیجه اهل آنجا بد میگذرد رعایای
آنجا جمعیت کرده قربانی حاضر کرده بودند قدری با آنها مهربانی کرده از همین
بابت تشکّی داشتند از آنجا که رد شدیم بفاصلهٔ مختصری رسیدیم به حسن آباد خالصه
که معاون الملک اجاره کرده بهمان ترتیب متعارف اهل ده جمعیت کرده
قربانی حاضر کرده بودند خلاصه ایلبیگی های اعراب و ارباب رجوع متفرقه وغیره
متجاوز از پنجاه سوار همراه بودند مقارن اذان رسیدیم بچال قازان علی عسکر بیک
باغی جدید الاحداث آباد کرده تقریباً پانزده هزار ذرع است دارای خیابان

و نارستانی که در پنجسال قبل اینجا آمدم اثری از این باغ نبود در مدت قلیل خوب آباد
شده و اشجار آنجا نمو کرده است لدی الورود میان آن باغ رفته گفتم چای آوردند
آنجا ایل بیکی ها وغیره بودند علی عسکر بیک رعایای متوطن آنجا را آورد معرفی کرد
بعد رفتیم منزل در همان اطاقی که سالهای دیگر منزل میکردیم استراحت کرده شب را
علی الرسم با اخوان و اجزاء الصحبت متفرقه بسر رفت شام را برسم ایلی در خانه علی عسکر بیک
پخته بودند در ساعت چهار صرف شد

۶ سه شنبه بیست و نهم جمادی الثانی

درحال قا[illegible] از خانه علی عسکربیک صبح نماز خوانده و میان حیاط با عارضین و ارباب
رجوع قدری صحبت کرده بعزم زیارت شاهزاده محمد ابن علی ابن ابی طالب
سلام الله علیهما سوار شده قدری که از آنجا دور شدیم دم راه حضرات [illegible] بودند
طایفه نخعانی دم قریه قشلاق خود مجتمعا با کدخدا و ریش سفیدان قربانی حاضر کرده
منتظر بودند این قریه از متعلقات شمس آباد خالصه است قریب صد خانوار بودند
در انجا سکنی دارند از آنجا رد شدیم رسیدیم بعلی آباد ملکی معاون الملک
اعراب نشینی که از شیراز مهاجرت کرده اند در این قریه سکونت دارند و سپرده

علی عسکربیک ایل بیکی ساتق الکذرانده دم راه ایستاده قربانی آورده بودند منتظم
بودند از اجحافاتی که بآنها میشود در بابت مالیات چون واجب الرعایه و مهمانند
از اصل مالیات آنها که دویست و پنجاه تومان بوده یکصد تومان تخفیف داده
حکم آنها داده رسیدیم بامامزاده مشهور بامامزاده احمد این امامزاده واجب التعظیم
شاهزاده محمد ابن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهما و دارای کرامات غریبه
و زیارتگاه غریب و بومی و محل نذورات و طرف اعتقاد حول و حوش است
گنبد و بقعه عالی دارد که در سنه هزار و سیصد و سه حضرت اشرف صدر اعظم دام شوکته
امر به بنای آن فرموده بمباشری میرزا کریم عمارت شد کاشی کاری گنبد
از بیرون خیلی باشکوه است قدری از آن ریخته است پسر سید اسمعیل مرحوم
که متولی آنجا بود بجای پدر متولی است بعد از زیارت پرپا چای فراهم کرده بود
صرف نموده سوار شدیم خرگوشی در رفت میان نهر آب خوابید او را بلند کردند
زدم سر تیر خوابید حضرات ایل بیکی ها وغیره همراه بودند رفتیم بطرف شریف آباد
ملکی میرزا علی نقی دو سال است خریده [illegible] ورثه صارم الدوله مرحوم [illegible]
دارند سر ملک دهی که آنها مدعی اند [illegible]

هم جمعی از مستوفیین و محترمین معتبر مأمور برسیدگی شده بودند که رفع اتقال(؟)
شود این شریف آباد از متملکات مرحوم امین السلطان طاب ثراه است
بواسطهٔ ضیقت زمین و زحمت فوق العاده که غیر قابل است بنجانرخان(؟)
سپس بپسر منتقل فرمودند میرزا علی نقی از ورثهٔ او خریده و زحمتی کشیده است
مقارن ظهر بآنجا رسیدیم در قلعه‌ای که دارای هفت هشت خانوار است و خود
میرزا علینقی پارسال ساخته پیاده شده دم قلعه خود میرزا علی نقی و اهل دهش
با قربانی ایستاده بودند کمتر آخوند را حاجی میرزا ابوالفضل مجتهد توسط آقا علی صغیر
عرب فرستاده بود در اینجا رسید میرزا علی نقی یکی از اطاقهای این قلعه با اینکه
کوچک بود از گلیم خود پا دراز کرده فوق طاقت شریف آباد از مرکبات
و میوه و کرز و خربزه و انار و چای روسی و به که اینها صورت کیمیا و عنقا هستند
تشریفات قرار داده بودند نهار اینجا خورده جواب حاجی میرزا ابوالفضل را بخط
خود نوشته حضرات اعراب وغیره چون از اینجا برگشتند برای مطالبی که
داشتند جمعیت کرده قریب سی حکم بآنها داده شد از شریف آباد سوار شد
میرزا عباسعلی که از طرف ورثهٔ صارم الدوله و سراج الملک در این دهات است

در

در مسئلهٔ ادعائی که از میرزا علی نقی دارند آمده خودم با حضرات ایل بیگی‌ها وغیره رفتیم
دیدیم نهر قدیم دولت آباد فعلا موجود است چون منحصر بمخارجی دارد در نظر باشد(؟)
تکلیف است قبول ضرر نمایند میرزا علینقی بیچاره که نهر حاضر و آماده دارد و
چسبیده اند زمین را سالها بایر بوده میرزا علینقی برای خود دایر کرده و کاشته و ملک
شریف آباد است حال طرف طمع افتاده خلاصه آمدیم دم قلعه دولت آباد
ملک ورثهٔ مرحوم صارم الدوله محقر و مخروبه است دو سه نفر بختیاری که در آنجا
سکونت دارند در همین مسئله آمدند و گفتند بخصوص یکی از آنها که اظهار فصاحت
میخواست بکند در اینجا سر سواره قلیانی کشیده همهٔ ایل بیگی‌ها و متفرقه از قبیل
علی عسکر بیک و سه پسرش محمد اسمعیل بیک ایل بیگی بور بور و دو پسرش
محمد اسمعیل بیک ایل بیگی کادما(؟) مصطفی خان مأمور آدم میرزا کریم که بوصول
مالیات آمده آدم سراج الملک وغیره وغیره همه را مرخص کردم رفتند دیدیم
بغروب مانده بود عازم بند علیخان که جزو قورق کلاو اول سیاه پرده
در راست این نقطه در جنوب غربی ورامین واقع شده علیخان نامی که گویند
نهری احداث کرده که باصطلاح آنها نهر را بند میگویند باسم او [illegible]

رودخانه کرج و رودخانه شور بهم ملصق میشوند و از اینجا میگذرد بطرف مغرب
موکب همیونی سابقا که بشکار تشریف فرما میشدند اینجا مضرب خیام همیونی
بود زمینش شن زار و جنگل کم است از شریف آباد تا بند علیخان میگفتند دو
فرسخ است لکن سه فرسخ متجاوز است خلاصه آبادی در عرض راه از دو آب آباد
باینطرف نبود جز رحیم آباد ملکی حاجی محمد رضاخان فراشخلوت که فعلا لم یزرع
و خالی از سکنه است بواسطه اینکه آب رودخانه پائین افتاده اراضی آنجا را
مشروب نمیکند مبالغی هم خرج کرده و بند و نهر بسته تا آنوقت سالی سی چهل خروار
عمل کند هوا ابر بود علیخان و شهباز بیک کلگو نایبهای کلا همراه بودند
بمقتضای فضولی که خداوند متعال در این طایفه کلگو مخمر فرموده اصحاب الیمین
و اصحاب الشمال شده بودند تا رسیدیم به بند علیخان گفتند آنچه را که بایست
در یکسال بگویند رجب بیک نایب که منزلش در بند علیخان و مستحفظ قرق
آنجاست آمد استقبال در چهار نقطه بفاصله دو هزار قدم گوسفند قربان حاضر
کرده کشتند در بین راه روباهی در رفت تاختم اسب خیلی باو نزدیک شد خواستم
تیر خالی کنم که ملتفت شدم در عقب محمود خان اخوی مقارن انداختن تفنگ

من

[illegible] انداخت بمن میخورد روباه هم برگشت و در رفت از غروب گذشته بود
[illegible] رسیدیم تمام همراهان باید در سیاه چادر منزل کنند اسب و قاطر جایشان
[illegible] آفتاب گردانی برای من زده بودند جلو آفتاب گردان هیزم گز
[illegible] انداخته مشتعل بود دور آن حلقه زده جواد بیک نایب که فی الجمله ریاستی
[illegible] کلگو دارد و در صفات مزبوره رب النوع آنهاست رسید دور آتش
[illegible] نایبها مشورت و محاجه لفظی در باب شکار رفتن من تا ساعت چهار گفتند
در ساعت مزبور شام خورده خوابیدیم

چهارشنبه غره شهر رجب المرجب ۱۳۱۳

در بند علیخان توقف شد برای ترتیب حرکت آخر قرار بر این شد که اردوها و اجزا
یکشب دیگر بمانند از آنجا میل برود ما هم از این راه برویم آنجا بسیار خوش گذشت
بواسطه وسعت صحرا زمین خشک شن زار دور صحرا تمام باز است رودخانه آب
نزدیک است خوب جایی است امروز در اینجا مشغول ترتیب قرقها و احکام
متفرقه و رسیدگی بکارها شد عصر سه ساعت بغروب مانده تنها بدون آدم
سوار شدم قریب یکصد خانه از اهل کلگو اینجا هستند یکفرسخ طول جا در آنها است

برای سرکشی و مطالب محرمانه و فهمیدن تعداد زن و بچه و استعلام کاری که
داشته باشند رفتم دم چادر تمام آنها گردش کردم از وضع شان متحضر نشدم در
کمچادر که مال کسان غلام علی کل زن بود سگ سفیدی خوابیده غفلةً پرید
برای پای من با اینکه سواره بودم خدا رحم کرد جوراب و شروال مرا پاره کرد
ولی بحمد الله صدمه به پا نخورد همه جا گردش کردم بچهای کریم که کمطایفه از عرب
کلکوه هستند معروف بکرم شاهی حالا عسکر پسر کرم شاه که بزرگتر از سایر اولاد
اوست یک نهر آب از رودخانه جاری کرده اینجا زراعت میکند آن سمت رودخانه
سیاه پرده است و قورق شکار است که سابق موکب همایونی گاهی بعزم شکار
تشریف فرما میشدند حالا قریب بیست سال است که تشریف نمی آورند اینجا ملک است
یعنی ملک خرجی که قورچیهای که اینجا ها مو هستند تمام سال در اینجا توقف کنند خرجی
زراعت برای مصرف خودشان اینجا میکنند و ملک آبادی و اجدادی خودشان
هم هست دو سه خانه هم تازه از خشت و گل ساخته اند رجب بیک که سابق قورچی
اینجا بود او هم با پسرانش اینجا می نشینند در سیاه چادر زن و مرد عاجز بسیار داشتند
که هر کدام از آنها گندم حواله کردم بروند از ورامین بگیرند یک پسر کوچک بسن شش

هفت سال رجب دارد از زن تازه که دارد خوب پسریست و حال آنکه خود رجب قریب
هشتاد سال دارد علاوه این طفل پنج شش نفر پسر بزرگ دیگر هم دارد پسرها
کوچکش خیلی خوب و قشنگ است در اینجا منزلها در سیاه چادر است که توی چادرها
هیزم گذاشته آتش میکنیم خلاصه شب گذشت در میان آفتاب گردان کوچکی که منزل
خوابگاه من بود با میرزا عباسقلی خان و میرزا علی نقی وغیره بصحبت متفرقه گذشت

پنجشنبه دویم شهر رجب

صبح بسیار زود بیدار شده حضرات همراهان با بار وغیره تمام از راه سیاه پرده میروند
بدیر که از آنجا بسید بروند هم از این طرف میرویم که دو شب در بین راه هستیم
بعد بسید میرویم انشاالله آنها را ملاقات کرده تفصیل حرکت آنها را خواهم نوشت
تقریباً اول طلوع آفتاب من و مصطفی خان و رضا قلیخان و اسمعیل و عوض و قنبر
جلودار حسین آبدار عبدالعلی آبدار دو بار جلو نمد دو بار رختخواب حرکت کردیم
جواد بیک محمد حسین بیک علیخان احمد خان محمد حسین خداویردی و چهار
پنج نفر دیگر از کلکوها همراه بودند قریب دو فرسخ حرکت کردیم رسیدیم به تل سرخ
تپه خوبیست که اسم آن تل سرخ است یک قاز رسیده با اینجا زدم دویست

قدم راه با تفنگ نزده در هوا زدم خیلی راه بود خیلی از حضرات هم بالا و پائین
رفتند تازی برای شکار آوردن مدتی من و دو سه نفر که همراه بودند ایستاده
چیزی معلوم نشد آخر حرکت کردیم آمدیم کنار رودخانه کرج که از بند علیخان
میآمد از اینجا میگذرد بطرف سیاه کوه من تنها بودم کباب بره همراه داشتیم
با تخم مرغ درست کرده خوردیم قدری کباب هم برای مصطفی خان که همراه
حضرات رفته بود گذاشتیم قدری اینجا تامل کرده از آب که گذار بعین داشت
عبور کرده چادرها که عبارت از نه سیاه چادر است در کنار همین رودخانه زده
بنا بود ببرند دو فرسخ پائین تر اینجا بزنند ولی از قراری که میگفتند آنجا آب
شیرین نبود باین جهة اینجا زده اند تا بند علیخان سه فرسخ است بخیال اینکه منزل
خیلی دور است عقب آهو شکار هم احتمال داشت اگر اینجا نمیرفتیم شکار آهو
میکردیم منزل رسیدیم تا اینها چای درست کنند سواره رفتیم کنار رودخانه
بخیال شکار مرغ آبی اینجا بقدری قاز و اردک و همه قسم مرغابی دارد که از
اندازه بیرون است هزار هزار حرکت میکنند شب از شدت صدا نمیگذارند
آدم بخوابد ولی چون سواره حرکت میکردیم از دور میپریدند یک تا قرقره زدم

منزل

منزل مراجعت کردیم جواد بیک که از آب بیاید از بیراهه آمده حرکت خوبی نبود دیر کرد
بود امشب بکلی فرو رود منزل رسیدیم سایرین هم از آنطرف که گذار آمدند رسیدند آنها
هم شکار آهو دیده بودند ولی کاری نکرده بودند محمد حسین و کاظم خداوردی هم که
خیلی بالا برای دامنه کوه که نزدیک غدیر اسب است رفته بودند یکساعت بعد رسیدند
از قرار تقریر آنها یک آهو تازی آنها گرفته بود ولی چون حرام شده بود باین جهة
نیاورده بودند و میگفتند که سه چهار گور هم دیده بودند خلاصه تا آخر شب در کنار
آتش بصحبت شکار و قرق گذشت امشب خیلی شبیه بغربا بودیم تنها سیاه چادر رو هم رفته
وضع تازه بود

جمعه سیم شهر رجب المرجب

امروز باید برویم شکار گور و منزل امشب هم برود پائین تر که جزو قرق سیفات
منزل قربانعلی و بچه های حسن شیر که سابق ها دیوانهای خود من دست آنها بود
حالا سردار دیوانی هستند یکساعت باذان صبح مانده بیدار شده نیمساعت بآفتاب
مانده حرکت کردیم یک فرسخ که رفتیم باید از رودخانه شور عبور کرد بواسطه گل گذاری
بزحمت پیدا کردند اسب سوارها بسختی رد شدیم حسین آبدار و عبدالعلی که آمدند
عبور کنند قاطر آنها وسط آب خوابیده آنها افتادند بزحمت زیاد حرکت کرده

بیرون آمدند ولی در دو جای دیگر لای شده بود قاطرها آنجا را گرفته بودند نفر شتر که همراه بود حمل کرده
عبور نمودند خلاصه نیم ساعت معطل شدیم که تا عبور شود بعد با کمال سرعت حرکت کرده آمدیم تا آنجا
که باید شکار گور کرد سه فرسخ راه بود دیشب پنج شش تا از سوار فرستاده بودیم تا پنج قلعه
که تا اینجا دو فرسخ است قرار شد هر وقت با اینجا رسیدیم آتش بکنیم آنها با دود گورها
حرکت داده برای ما بیاورند بمحض اینکه دود شد قربانعلی که همراه بود فرستادیم نیم فرسخ
پائین‌تر که هر وقت گور پیدا شد تاخت کند تا ما مطلع شویم نیم ساعت الی سه ربع طول کشید
که دیدیم قربانعلی تاخت کرد معلوم شد گور آمد ولی جواد بیک و سایرین که همراه ما
بودند چون همیشه دو سه فرسخ عقب گور تاخت بکنند آنوقت گور را با چوکلی و پس کردن
میزنند می‌افتد میگیرند من خودم چون تا حال شکار گور نکردم اطلاع ندارم آنها هم از تفنگ
انداختن دست ربطی ندارند گور از دور پیدا شد ما هم بایست تاخت برویم رو بگور
که زود برسیم برسم آهو نبای دماغ گرفتن گذاشتیم هرچه ما بالا دست را گرفته آنها هم
پائین رفتند از اینکه بیست تا بودند که آنها حرکت دادند در این راه فرار کردند دسته دسته
نزدیک با هم پنج تا فرار کردند خلاصه همه تاخت کردیم تا رسیدیم به تنگ این تنگ تنگ سیاه
کوه است که خیلی وسیع است تفنگ چارپاره زنی دست من بود اول من و اسمعیل که
سوار

سوار اسب پلنگ بود و اسب خوبی است رسیدیم اسمعیل زیر دست بود و من
پنجاه قدم بالا دست چون اسب او خوب بود نتوانست جلو او را بگیرد داخل دسته
گور شده که مجال به تفنگ انداختن من نشد گور بواسطه زور اسب لابد شده برگشت آنجا
گل و باتلاق بدی هم دارد از عقب آنها تاخت کردم اسب بگل نشست یک تیر چارپاره
بآنها انداختم زخمی شد ولی دور بود و گور هم بزرگ بیک چارپاره نمیافتد خلاصه شش
گور بودند تمام خط‌دار خیلی چاق و قشنگ بودند مفت از دست ما در رفتند بعد هم گل و باتلاق
دیگر بود تمام اسب‌ها یکفرسخ تمام تاخت کرده از کار افتاده بودند نشد کاری بکنیم
ولی تماشای خوبی کردیم و اطلاع هم از شکار گور پیدا کردیم امروز در این راه بقدری
قاز و مرغهای آبی دیده شد که اندازه نداشت اگر بملاحظه شکار گور تعویق نبود
امروز اقلا پنجاه شصت قاز شکار میکردیم در این تاخت از عقب گور آهوی زیادی
درآمدند و در رفتند که بواسطه گور کسی با آنها اعتنا نمیکرد جان مفتی بدر بردند تازی هم همراه
بود ولی بواسطه شکار گور آهو خیلی محل اعتنا و قابل تحمل زحمت نبود مختصر از گور
و شکار آن مایوس شده آهوها هم رفته بودند با وجود مشقت و خستگی‌های دیگر که
طبیعت مایل زحمت ثانوی نبود لابد مصمم مراجعت شدیم که اقلا کارهای مسیله و علیا

کلاه را اصلاح و ختم نمایم جواد بیک نایب که بالا دست ما اگر رفته بود اگر گور از دست ما
در رفت او با چماق بزند کج شود زنده بگیرد گور که بار رسیده بخورد و برگشت جواد بیک
هم بمطلب خود نائل نشده آمد نزد ما با یک جماعت بابیها و غیره ننه ننه میکرد که اگر این طور نبود
چنین و چنان گور را زنده میگرفتم طول کلامش مزید بر خستگی شد مسافتی آمدیم در بین
راه نهار مختصری که همراه داشتیم صرف شد بعد از نهار سوار شده با وجود بسیار تنگی
لکن تا غروب طول نکشید آرام شد بزمین خشک خوبی رسیدیم آهوی دیده شد
گلگوها تازی کشیدند آهو را گرفتند غروب رسیدیم بخانه قربانعلی سابق الذکر که
شب باید در اینجا نزول کنیم علامت سرماخوردگی از من ظاهر شد در میان سیاه چادر
کوچکی بدون همه جور اسباب لوازم زندگی و استراحت بسر بردیم و معنی سفر و شکار

شنبه چهارم شهر رجب المرجب

صبح زود از خانه قربانعلی سوار شده عازم مسیله شدیم که محمود خان و سایر همراهان
دو شب است از دیر آمده و در آنجا متوقف و منتظر من هستند معلوم شد بعد از
حرکت ما از بند علیخان رفته اند دیر و در کار و نیز اکثب مانده در آنجا آمده اند بمسیله
خلاصه از خانه قربانعلی سوار شده مسافتی که آمدیم از دور گله آهوی پیدا بود

دست

دست ما نهار داشتیم قدری که آمدیم یکفرسخ تقریباً بحاجی آباد مسیله مانده تازی کشیدم
دو آهو گرفتیم آمدیم بسمت حاجی آباد قریب باینجا سه درنا دیدیم بفاصله چهار صد قدم
تیر یکی از آنها انداختم بالش خورد شد افتاد لکن نمیشد در اگرفت با منقار درازی
که دارد آلت حرب این حیوان است دعوا میکرد چنانچه پای یکنفر گلگو را زخم کرد
بصعوبت او را قپانچه کرده همراه آوردیم رسیدیم بحاجی آباد که قریه مختصریست
از منضمات مسیله برای نهار پیاده شدیم مختصر نهاری خورده در اینجا ضعیفه دیدم
مسماة به گل خانم که در عهد خاقان مغفور سی سال داشته دختری دارد بسن
هفتاد سال اسمش بی بی دو شوهر کرده از خارج تحقیق کردم یکصد سال
متجاوز زندگانی کرده و از معمرات این دوره است از خودش پرسیدم حاجی ملک
جد بزرگ جواد بیک را بخاطر داری گفت بچه دیروزی بود از آنجا سوار شده آمدیم
بمظفرآباد مسیله خانه جواد بیک دو نیم بغروب مانده سواره وارد شدیم همه ایلیاتها
هرکدام علیحده گوسفند قربانی حاضر کرده جمعیت زیادی از بزرگ و کوچک زن و مرد آمده
حاضر شده استقبال کردند پیاده شده در اطاقی که امسال جواد بیک ساخته
با قرینه تمیز و با روح است منزل کردم در این مدت که اینجا مانده بودم جواد بیک

دو سمت خانه‌اش را ساخته و اطاقهای خوب ساخته جمعیت مزبور هم اطاق
ازدحام کرده شکارها و درنهای مزبور را تماشا میکردیم برسیدگی کارهای گلگو و
مطالبی که راجع باین جمعیت است مشغول شده تا غروب میان ده مختصر گردشی
کرده برگشتیم منزل شب را باز بمطالب و عرایض گلگوها تا مدتی رسیدگی کرده باقی
شب را با اخوان و اجزا با کمال خستگی بصحبت متفرقه مشغول شده در ساعت چهار
در اطاق مصطفی خان شامی را که زنانه در خانه جواد بیک پخته بودند صرف کردیم
و خوابیدن در اطاق مزبور استراحت شد

یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب

در سیله توقف شد صبح را قبل از طلوع آفتاب بحمام رفته محض رفع خستگی و
بیرون آمده ظهر تمام جمعیت گلگو علاوه بر اهالی اینجا از خارج هم ضمیمه شده
و هرکدام مطلبی ذکر میکردند اغلب جیره و انعام میخواستند تمام مطالب آنها
رسیدگی کرده تا عصر طول کشید عزیز الله بیک توشچی در کوهی که نزدیک
باینجاست دیروز رفته قوش انداخته تیهو گرفته بود دنبال شکار تیهو رفتیم
پای همان تپه اعتقاد اهالی اینست که در این تپه امامزاده هست در میان سنگ

درختی

درختی در آمده با انرا قدمگاه و محل کرامات اعجاز میدانند زیارتگاه اهل اینجاست
در دامنه تپه که مقابل اینکوه است خودم قوش را دست گرفته پیاده بالا رفتیم تیهو
پرید چون خیلی دور بود قوش را رها نکردم برگشتیم کوه مزبور پیاده بالا رفته دو سه دفعه
قوش را پراندم کاری نکرد در دامنه کوه دو کفتار از دور دیده شد یکی از آنها
تیری انداختم به پهلوی چپش خورد قدری دوید جلودار و نایب اسد رفتند با چوب
زدند و آوردند یکی دیگر را من عوض هر یک تیری با آن انداختیم هر دو تیر خورد
رفت سوراخ قایم شد محمودخان در روی سنگ اسب تاخته زمین خورده بود زانویش
زخم شده بمنزل برگشت بواسطه خستگی زیاد منهم برگشتم منزل مصطفی خان قدری
دیرتر برگشت تیخانه تیهو زده بود عوض تفنگدار هم پنج قطعه زده قوش هم سه قطعه
گرفته بود غروب برگشته کفتار شکار را آورده و تمام ارباب رجوع و متفرقه دور
آنرا گرفته بودند تماشا میکردند بعد به اتمامی کارهای گلگو مشغول شدم یک
از شب رفته همه را آسوده نموده احکام آنها را داده رفتند میرزا علیرضا که
مدتی است بقم و تفرش آمده بود از راه غیر متعارف اینجا آمده بود مرا ببیند مرخص
شد بشهر برود در میان عارضها کمتر پیر مردی بسن یکصد و بیست و پنجسال بود که

اسمش حسن زار محمد است زمان آقا محمد شاه شهید را یاد داشت و زمان سلطنت
خاقان مغفور ساربان بوده تا صدی که بشهر جاجرود رفته بود در برگشت گویا موکب
همایونی در جاجرود چهارده شب اقامت فرموده حضرت اشرف صدر اعظم
محض مهمانی منزلی که شب بشهر تشریف برده و مراجعت بجاجرود فرموده اند شب
اول جدی و چله زمستان بود برسم معمول عوام هندوانه شب چله را در اینجا
خوردیم کفتار ماده که زده بودیم آبستن بود مصطفی خان گفته بود شکم او را
پاره کرده دو بچه در شکمش بود یکی از آنها را میان نعلکی گذاشته بود آورد بقدر
موش بزرگی بود سایر این حال و موضع مخصوص آنرا با عقادی که دارند برید
نگهداشته اند شب را برسم هر شب با حضرات و همراهان بسر برده ساعت پنج خوابیدیم

دوشنبه ششم شهر رجب المرجب

صبح را خیلی زود بیدار شده تقیه کارهای کلکو و کلا را انجام داده برای آینده
و اصلاح قورق دستور العملی که لازم است داده احکام مقتضیه صادر نموده بخیال دو روز
راه که امروز بعون الله باید تقیم برویم و شش فرسخ است و هم بخیال شکار
تیهوی سفید کوه که دیروز رفتیم و شرح آن ذکر شد زودتر از هر روز سوار شده

بنه و غلب همراهان عقب مانده بواسطه دوری راه از شکار تیهو صرف نظر کرده رو بها
محاذی رودخانه کاج سر راه رفتیم تا رسیدیم بحوالی قم رود ملکی مهندس الممالک تمام پیشخدمتهای
شترخانه کلا و سایر کلکوها با تازی همراه بودند دو سه سوار که رفته بودند اگر آهو دیدند
هم بدهند بطرف ما ناگاه از دور دیدیم نبای تاخت گذاشتند مصطفی خان و محمود خان
هم که عقب مانده بودند رسیدند سوارهای مزبور قدری که تاختند معلوم شد تازی
کشیده اند ما هم تند کردیم پنج آهو را عقب کرده بودند اولی را تازی گرفت تمام سوارها
و نوکرها داخل هم شده همه تفنگها را پر کرده بهم ریختند در میان آبادی هم قریب
دویست نفر جمعیت متفرقه پیاده در اینموقع ایستاده خجال کرده قیل و قال میکرد
با آهوی دومی تیری انداختیم به پهلوی آهو خورده بود خوابید یکی دیگر را سه تازی
عقب کرده بعد از آنکه آهو خود را در میان آنها مستأصل دید ناچار ایستاده زنده او را
گرفتند آهوی دیگر که همه سوارها او را زور آورده بودند کاری نکردند تازی جعفر قلی بیگ
بعد از مسافت زیادی گرفت در میان اینها گفتگو شد ادعا میکرد تازی من بوده
این قسم منجر از تازی من بوده خلاصه بعد از مجاجه زیاد آنها آهوی زنده را تا اینجا
اذیت میکردند گفتم سر بریدند چون شکار خوب و بامزه در این قلیل مدت شد دیگر

احضار شکار نکردیم راهی شدیم بسمت جاده قریب بهزار ذرع نه شش کله گوسفند در
صحرا نشسته بودند از دور آنها را دیده پریدند از میان مزارع و پنبه زار مفصلی که
متعلق بقم رود است گذشتیم از قراری که میگفتند این قریه را در چهار هزار تومان اجاره
داده اند آمدیم میان قلعه که تازه ساخته اند چند نفر رعیت متفرقه در آنجا سکونت
کرده اند نهار را افتادیم اسم این قلعه سیف آباد است پیرمردی در آنجا بود نود و دو سال
از عمرش گذشته اسم او نصیر حسن لی از شاهسون بغدادی است در فوت خاقان
مغفور سی و پنج سال داشته و در اردوی خاقان غلام بوده از خارج میگفتند رشادت
و بهادری معروف این صفحات بوده عیالی داشت که گویا زن دویم او بوده
آبستن است خود ضعیفه بنهایت خوشوقتی میگفت حامله است دو تومان
به پیرمرد دادم قدری سر بسر او گذاشته نهار در یکی از اطاقهای این قلعه خورده
دل و جگر شکارها را کباب کردند بعد از نهار سوار شده در همین جاده بیک و سیاه
نابیها و کلکوها که چند روز است همراه و موظف پذیرائی در خدمت اند مرخص کردم
بروند فقط احمد خان نایب همراه آمد هوا برخلاف این مدت ابر بود صادق فراش
که دیروز برای تعیین منزل بقم آمده بود برگشت در اینجا رسید که آقای امین الملک
هم

هم امروز مقارن ورود ما وارد میشوند گویا در علی آباد کوشک نصرة سه شب توقف فرموده اند
از حسن اتفاق خوشوقت شدم چهار نفر بچه از اهل قلعه سلطان حاجی که شتر و گوسفند بچرا آمده
روی تپه بازی میکردند میر حسین خان با کفش تاخت کرد رفت آنها ترسیده بنا کردند گریه
داد و بیداد یکی از آنها که بزرگتر و برومندتر بود بیشتر گریه میکرد و میترسید گفتم آنها را آوردند یکی
از آنها که از همه کوچکتر و بهمش امید بود احمد خان نایب را شناخت تا اینها بنا کرد زار زار گریه
کردن یکی یک قران به آنها داده عوض گریه بنا کردند بخندیدن آمدیم قریب شهر قم پیاده شده
چای خوردیم سوار شده مقارن غروب وارد شدیم برادر و کسان صادق فراش
دم خرابهای شهر دو سه نقطه قربانی کشته بودند اول بصحن مبارک مشرف شده آقای
امین الملک هم همانوقت وارد شده بودند بایوان آینه دم کفش کن که رسیدیم ایشان
مراجعت بمنزل فرمودند معظم الدوله برادر حضرت قدسیه که حاکم است آمده همانجا قدری
تعارف کرد بعد از عتبه بوسی و زیارت سر مقبره خانم والده طاب ثراها فاتحه خوانده
آمدم منزل در عمارت جدید خودمان که اندرونی آنجا هم تمام شده شکارهای امروز
و دیروز را آوردند نظر آقای امین الملک رسیدند جناب منتخب السلطنه آقا محمد حسن
حاجی خسرو خان حبیب الله خان کاشی میرزا محمد خان منشی باشی آقا مهدی ساعتساز باشی هر دو

عند الله میرزا عکاس حاجی میرزا مهدی پسر آقا هدایت میرزا هادیخان در خدمت آقای
امین الملک آمده بودند رفتیم بالا پشت بام رئیس پست اینجا کاغذجات طهران را
آورده داد آقای امین الملک تشریف بردند حمام حاجی امین التولیه هر کدام در اطاقی
منزل گرفته شب را صحبت که شب تا روز شد

سه شنبه هفتم شهر رجب المرجب

صبح رفتیم حمام امین التولیه که در سر خانه است حمام کوچکی است جمعی بودیم
بعد از حمام آمدیم منزل اشخاصی که دیدن میکنند لابد از آقای امین الملک از من
هم دیدن لابد باید بکنند هر کس بدیدن می‌آمد خدمت آقا من هم میرفتم آنجا که
دیگر در منزل خودم اسباب زحمت فراهم نیاید قبل از نهار متولی باشی با برادر
هایش و پسرش و امام جمعه و برادرش و بعضی متفرقه آمدند بعد از آنها بحرم
باتفاق آقای امین الملک مشرف شده مراجعت نهار صرف شد بعد در منزل
قدری کاغذنویسی و کتابخوانی کردیم [illegible] یک عکس با شکلها هم انداخته شد
عند الله میرزای عکاس معروف در خدمت آقای امین الملک [illegible] او عکس انداخت
عصر حاکم و شیخ الاسلام و صدر العلماء و پسر آقا حسین مجتهد قم [illegible] دیدن آمدند

تا مغرب مشغول دیدن بودیم بعد بحرم مشرف شده تا دو ساعت از شب گذشته در سر
مقبره ماندیم مراجعت بمنزل کرده شام را امشب در منزل میرزا هادی خودم صرف کرده
بعضی اشخاص عارض که امروز بودند احکامی که لازم بود بآنها داده شد شب را همانطورها گذشت

چهارشنبه هشتم شهر رجب

زیارت و دیدن جمعی از آقایان متفرقه شد که همانطورها که معمول است گذشت
اینست اینکه دو سه روز است روزنامه نوشته نشده فراموش کرده چه شده بجزو نوشته شد

پنجشنبه نهم شهر رجب

صبح زیارت کردیم بعد از زیارت و دیدن بعضی در خدمت آقای امین الملک رفته بگردش
بازار و دکاکین حضرت صدارت و کاروانسرا و تیمچه جدید که ساخته شده و بسیار خوب
ساخته شده که از سایر بناهای قم امتیاز دارد و تجار نشین قم شده است قدری
آنجاها گردش کرده بعد بسید امام حسن که معروف است بسید امام رفته گردش کرده ب
مراجعت بمنزل نهار صرف شده [illegible] کارهای شخصی کرده بعد سوار شده برای
گردش بسمت شرقی قم از دروازه کوچک که معروف است بدروازه آقا حسین
خارج شده تقریب نیم فرسخ حرکت شد بسمت جاده کربلای معلا امامزاده که معروف است

بامامزاده جعفر آنجا پیاده شده چای صرف شد و قدری تیر اندازی شد بعد مراجعت
بمنزل کردم وضو گرفته برسم معمول هر شب بحرم مطهر مشرف شده بعد در سر مقبره
مدتی مانده مراجعت بمنزل شام صرف شده استراحت شد

جمعه دهم شهر رجب المرجب

بحمام منزل حاجی امین التولیه برای غسل جمعه رفته از حمام بیرون آمدم در همان حیاط
که مال حاجی امین التولیه است منتخب السلطنه و حاجی خسرو خان بختیاری منزل کرده اند
قدری توقف کرده آمدیم منزل در خدمت آقای امین الملک بحرم مشرف شده از
صحن زنانه خارج شده گردش کرده بعد بالای بام رفته در گلدسته صحن جدید که کوتاه
کرده اند بالا رفته بعد پائین آمده در ایوان جدید قالیهای سر مقبره شاه عباس صفوی
که کار جوشقان و ابریشم است و خیلی امتیاز دارد و تاریخ قالی و رقم عمل نعمت الله
جوشقانی سنه یکهزار و هشتاد و دو که دویست و سی و یکسال است حاضر کرده بودند
تماشا کرده بتوتیاباشی جدید که پسر متولی باشی است ایستاده بود بعد عکس آنها انداخته
شد مراجعت بمنزل نهار صرف شد بعد از نهار آقای امین الملک و سایرین اطاق
من آمدند قدر دو ساعت نشسته بعد در خدمت آقا بمنزل حاکم که محمد حسن خان ملقب به معظم الدوله

رفته

رفته آنجا قدری توقف کرده از آنجا بمنزل اعتضاد الدوله که حالا حاکم کاشان
شده و میرود منزل نبود به بازدید علما رفته بود از آنجا بمنزل متولی باشی رفته مدتی
آنجا توقف کرده متولی باشی قدری ضعف دارد بواسطهٔ ناخوشی بواسیر از آنجا آقا
مراجعت کرده بمنزل آقا سید عبدالله آقا حسین مجتهد تشریف بردند من خسته شده
بمنزل آمدم تجدید وضو کرده بصحن رفته قدری گردش کرده بعد بحرم مشرف شده
از آنجا بسر مقبره نماز خوانده دو ساعت توقف کرده بمنزل مراجعت شد مشغول
روزنامه نوشتن که دو روز عقب افتاده بود شدم

شنبه یازدهم شهر رجب المرجب

صبح بعد از ادای فریضه و خواندن تعقیبات رفتم بحرم مطهره مشرف شدم از آنجا
بسر مقبره فاتحه خواندم از آنجا باتفاق آقای امین الملک آمدیم منزل رأیمان قرار
براین گرفت که زیارت امامزادگان دوره که در خاک قم مدفونند امروزه را بردیم
بعد باتفاق آقای امین الملک و اجزاء منفصله که ذکر میشود من خودم مصطفی خان و
محمد حسن خان و محمود خان و حبیب الله خان ندیمباشی و حاجی میرزا [illegible]
میرزا محمد باقر که حالیه منتخب الدوله است و حاجی خسرو خان بختیاری و حسینقلی خان

جلودار و تفنگدار هم بودند از قم حاجی امین التولیه از برای دلالت راه و معرفی نمودن
امامزادگان همراه بردیم اول بخاک فرج رفتیم امامزاده در آنجا مدفون است
همگی پیاده شده بزیارت مشرف شدیم ده تومان انعام زیارتنامه خوان داده شد
بعد من قلیان خواستم قلیان آوردند در وسط امامزاده که تازه سنگ روی قبری
کنده بودند خواندم دیدم قبر حاجی کریم جلوکباب فروش طهرانی است بحضراتی که در
اطراف قم بودند گفتم طلب مغفرت نمایند بعد قلیان کشیدم از آنجا سوار شدیم رودخانه
دارد که از جنب شهر قم میگذرد خواستیم آب بزنیم بملاحظه اینکه مبادا گل داشته باشد
خودم نرفتم گفتم کمیفر برود منتخب السلطنه باب زد زودتر از همه از آب گذشت بعدها
همگی از آب گذشتیم از برای زیارت سایر امامزادگان تا رسیدیم با امامزاده دیگر زیارت
خواندیم از آنجا حاجی امین التولیه ما را برد از برای چهل دختران همگی باتفاق رفتیم
زیارت آنجا گنبد آجری بسیار بزرگی دارد در میان صحن آن گنبد چند قبر بود از
حاجی امین التولیه و سایر اهل قم سؤال نمودیم که کجاست مقبره این چهل دختران
که شما ذکر میکنید جواب دادند که آن چهل دختر از اولاد امام حسن علیه السلام در این
زمین غایب شده اند و این قبرها را که ملاحظه میکنید قبر مردهای آنهاست که گذشته اند

لهذا

لهذا قبر آنها را در همین زمین قرار داده اند روبروی دری که داخل صحن آن گنبد میشود یک
علامت تاریخی داشت آقای امین الملک و من هرچه خواستیم که طوری بتوانیم ماده تاریخ
ساختن آنجا را ملتفت بشویم چون گچ بری نموده بودند و قدری خراب شده بود
ممکن نشد بعد از آنجا همگی متفقاً بزیارت علی ابن جعفر رفتیم صحن بسیار پاکیزه و خوبی دارد
بزیارت مشرف شده در توی حرم کاشی کاری دارد که خیلی قدیم است ولی انواع
کاشیهای آنجا خیلی نقل دارد همگی ایستادیم بقیمت نمودن کاشیها هر کدام قیمتی معین نمودند
بعضیها هشت هزار تومان بعضیها بیشتر یک ساعت تماشای کاشیکاریهائی که در حرم بود
نمودیم بعد ماده تاریخ آنرا خواندم معلوم شد هفتصد و خورده که آن کاشیها را درست نموده
بودند خلاصه بعد از آنجا سوار شدیم گداهای قم خیلی اذیت نمودند مبلغی بآنها داده شد
از آنجا سوار شدیم آمدیم بخیال امامزاده دیگر در بین راه باغی دیدیم که دو نهر جاری از
باغ بیرون میاید باغ بسیار بزرگ خوبی بود بحضرات گفتم از برای صرف نهار اینجا
بد محلی نیست بعد رفتیم باغ داخل شدیم وسط باغ نهر آبداری انداخته نشستیم باغبانها
حاضر شدند گفتم این باغ متعلق بکی است گفتند مال متولی باشی است نهاری که در آنجا
صرف شد بعد از نهار چای خواستیم چای هم در باغ خورده نماز ظهر و عصر را خواندیم از آنجا

سوار شده آمدیم شهر در همین راه آقای امین الملک یکی دو جا از خانهٔ آقایان قم بازدید نمودند تشریف نمایند ایشان از محلهٔ دیگری رفته من و اجزا اندکی زودتر آمدیم بشهر یک ساعت بغروب مانده بود که بمنزل وارد شدیم آنجا هم بعد از ورود بمنزل یکی دو پیاله چای خوردم بعد بحرم مشرف شده زیارت کرده آمدیم منزل استراحت شد

یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب

صبح در خدمت آقای امین الملک بزیارت مشرف شده بعد در صحن مطهر از قراری که در ذیل باختصار ذکر میشود گردش کردیم اگرچه بواسطهٔ ازدحام اهل سؤال نمیتوان به درست چیزی فهمید زیرا قریب پانصد نفر زن و مرد و بچه همه جا مثل خط پرگار دور حرکت میکردند اول سر مقبرهٔ شاه مرحوم محمد شاه ثانی والد ماجد اعلیحضرت همایونی ادام الله تعالی رفتیم که مدفن مهد علیا هم در همین بقعه است فاصل این دو بقعه یک ارسی است سنگ مرمری که در سر این قبور نصب شده از حیثیت حجاری و لطافت سنگ و غیره مستغنی از توصیف است پردهٔ ها هم یکی که گویا از کارهای رشت است با کمال امتیاز گلدوزی کرده اند شبیه خود شاه مرحوم را بسیار خوب ساخته اند در کتیبه های این بقعه هم صورت سلاطین صفویه را کشیده و اسامی هر یک را نوشته اند طرف چپ مقبرهٔ

حاجی

حاجی طوطی خانم صبیهٔ عباس میرزای ولیعهد طاب ثراه زوجهٔ رضا قلیخان والی کردستان نصرت فخرالدوله مرحوم و فخرالملوک صبایای اعلیحضرت شهریاری نیز در این بقعه مدفون اند از آنجا بعد از فاتحه بمقبره مرحوم منوچهرخان معتمدالدوله گرجی رفتیم روی مقبره سنگ ندارد از قرار این بیان تشریفاتی که برای این مقبره قرار داده اند باید سنگ آن ناتمام مانده یا بواسطهٔ بی مواظبتی خدام و متولی آنجا با اینکه اعقاب این قبیل باقی نیست نصب کرده اند دو پرده صورت نقاشی شکل خود معتمدالدوله را در جبین مقبره چسبانده اند با لباس رسمی معمول آنعهد حمایلش علامت امیر تومانی است که روی قبای راسته انداخته نشان و تمثال هم دارد که دو رشته مروارید از زیر تمثال آویخته است در هر دو پرده نشان مزبور خاقان مغفور سر برهنه است در سر در بقعه پردهٔ بسیار مفصلی است با کمال امتیاز نقاشی شده صورت آن روی معتمدالدوله است که خود او در میان چادر نشسته در حالتی که محمد تقیخان چهار لنگ بختیاری را حبس کرده و علی نقیخان برادر او شبیخون آورده و زده و جنگ مغلوبه درگرفته از آنجا بسر مقبرهٔ خاقان فتحعلی شاه رفتیم سنگ این مقبره را گویا در زمان حیوة خاقان تهیه دیده و گویا عین هم خودشان فرموده اند که در اطراف صورت خاقان که با کمال خوبی حجاری و ترتیب

آن رباعی را هم کنده‌اند این سنگ با این لطافت و صفوت در معنی به از جواهرات محسوب شود
علاوه بر این سنگی مطول است که شرح سلطنت خاقان و حوادثی که دیده و سلطنت روی آن
نوشته بالای سر مقبره نصب کرده‌اند اینهم خیلی تعریف دارد از آنجا رفتیم بصحن قدیم
و دارالشفا و عمارت شاهی در صحن قدیم آب انبار است خیلی بزرگ و عمیق که چندین
پله میخورد و روی از او وسط کتیبه باسم شاه عباس صفویه نوشته‌اند عمارت سلطنتی
عمارتیست در دو حیاط و کم‌کم رو بانهدام است این عمارت چندان تفصیلی ندارد
بیرونی آن عمارتیست از حیاطی که طرف بالای آن پنج‌نشیمن بوضع قدیم است و طرف
دست چپ یک سه قسمتی حوض درازی در وسط حیاط است در تالار وسط پنج قسمتی
صورت خاقان مغفور را با تمام پسران ایشان که عبارت از یکصد و ده نفر اند کشیده
تمام آنها تاج بسر گذاشته‌اند پسران خاقان تمام در صف اول نواده‌ها در صف ثانی پائین‌تر از
آنها ایستاده در دست راست نایب السلطنه مرحوم زیر دست ایشان محمد ولی میرزا
بعد حسنعلی میرزا فرمانفرما بعد ظل السلطان ایستاده‌اند دست چپ محمد علی میرزا بعد
سایر شاهزادگان ایستاده محمد شاه مرحوم انار الله برهانه در سن صغر پائین تخت با
کمر و لوازم سلطنتی شمشیری در دست دارد در حیاط دیگر که سه قسمت است در تالار وسط

انجا

آنجا صورت خاقان را با دو نفر دیگر کشیده‌اند در این حیاط میرود به زاویه مطولی که در صفحا
حمام است و رو بخرابی است خلاصه برگشتیم بصحن جدید آقای امین الملک مقرر فرمودند
که تمام گداها جلو حجره مقبره‌ها بترتیب نشسته آنها پول بدهند خودشان و من و اخوان گرام
در ایوان مقبره ایستاده میان حیاط فقرا نشسته بودند شاهزاده عبدالله میرزا عکس انداخت
بعد از عکس میرزا عباسقلیخان و میرزا حسین خان کرد جلو آقای امین الملک در ایوان
مقبره ایستاده من هم دو را پول ریخته بودند که آقای امین الملک بدست خودشان
برمیداشتند به آنها نفری یکقران به بچها نفری ده شاهی میدادند و از میان فقره رد
شده بر قند بصحن زنانه تا ظهر طول کشید برگشتیم منزل نهار خورده بعد از نهار آقای
امین الملک تشریف آوردند اطاق من قرار شد فردا بعون الله از اینجا حرکت شود
عصر آقای امین الملک تشریف بردند حمام در منزل بسر رفت اول غروب بصحن مطهر
شرفیاب شدم گداها باز از حمام کرده بودند قدری جلو حجره منزل حاجی امین التولیه
نشسته گداها پول داده بعد رفتم زیارت متولی باشی که در معنی بوداع آمده بود آمد
مدتی صحبت شد بعد آقای امین الملک تشریف آوردند تا مدتی سر مقبره نشسته بعد کشیک
هر شب گشت **۱۳ دوشنبه سیزدهم شهر رجب** منزل برسم

حرکت است بعون الله در انجا منظریه صبح زود بزیارت رفته بمیرزا علی نقی دستورالعمل
دادم که از روی ثبت انعام اشخاصی را که معمول است بدهد خود تنها سوار شده معطل
نه و همراهان نشدم کمی آمدم دم قهوه‌خانه که تا قم دو فرسخ است تا اینجا که اینها آمدند
اذیت کردند آقای امین الملک با کالسکه آمده رد شده من با انتظار همراهان آنجا ماندم
بعد از مدتی رسیدند فقط اسمعیل خان میرآخور مانده بود که پولهایی را که صورت داده
بودم بصاحبانش برساند آمدم کنار رودخانه آقای امین الملک پیاده شده بودند
آفتاب کردن زده نهار خورده چند تیر تفنگ انداختیم چند نشان خوب زدم آقای
امین الملک هم دو سه نشان خوب زدند بعد من سوار شده جلوتر از آقای امین الملک
آمدم منزل در کاروانسرای منظریه منزل کرده بودند آقای امین الملک در مهمانخانه منزل
کرده‌اند در خلوت کاروانسرای منظریه که همیشه منزل میکردیم امشب برسم معمول در آنجا
منزل کرده سر شب قدری مطالعه کتاب ترجمه بسر رفت بعد رفتم خدمت آقای امین الملک
بعد از شام بمنزل مراجعت شد رختخواب میرزا حسین خان در قم جا مانده بود یکساعت
بغروب صادق فراشش را فرستادم کمتون هم انعام باو داده رفت اول طلوع
صبح برگشت

سه شنبه چهاردهم شهر رجب

رختخواب را آورد

از منظریه کوچ است بعلی‌آباد صبح زود بیدار شده معجلا سوار شدم بخیال اینکه در میان راه
شکاری کرده آقای امین الملک تماشا کنند دستورالعمل داده بودم که گلگوها آهو را
عقب کرده بیاورند به جلگه که پشت تپه و ماهورهای باقرآباد است و کنار دریاچه خودم
خیلی زود بتعجیل حرکت کرده مسافتی که رفتم رسیدم دم اوبه شاهسونهای بغدادی
قربانی آوردند زن و مرد جمعیت کرده نان و پنیر و روغن میان سینی گذاشته هر یک
یک سینی در دست داشتند در ضمن منتظر بودند که گلگوها مرتع ما را بیاورند حال آنکه قرق
شرکالاست باید گلگوها منع شوند از توقف آنها در آنجا حکمی دادم که بعدا با آنها رفتار کنند
بطرف مقصود راندیم دو سه سوار از دور پیدا شد معلوم شد حاجی خسروخان است
رفت بالای ماهوری که مشرف بود دیگر رو دوربین کشید بعد آقای امین الملک تشریف
آوردند قدری بوته آتش زده دور آن نشستیم آقای امین الملک هم تشریف بردند
بالای ماهور دوربین انداختند و گلگوها را دیدند که بدستورالعمل من منافات کلی داشت
دیدم ماندن آنجا ثمر ندارد از شکار آهو مایوس شده سوار شدم آمدم کنار دریاچه
چند تیر انداختم مرغ آبی از همه جور حد و حصر نداشت اینها را هم که میزدیم میان دریا می‌افتاد
رسید داورد محمود خان خوی تب کرده بود در آفتاب کردن نهار خوری آقای

کنار دریا رفته بودند که به کالسکه نشسته من از آنجا رد شده قدر دو میدان بالاتر
پهلوی نهار افتادم در کنار دریا که اطراف آن تمام بوته بود آتش مفصلی افروختند نهار خورده چند
تیر تفنگ انداخته سوار شده آمدم دم چادر چند خانوار شاهسون بودند قلیان کشیدم این
بیچاره‌ها باید بفرستند گوسفند نصره [?] که تا آنجا یک فرسخ راه است آب برای خوردن و به
بچه‌هاشان بیاورند خیلی شاق است برای ایشان خلاصه قریب غروب رسیدیم بعلی‌آباد
آقای امین الملک وارد نشده بودند بنا بر رسم معمول همیشه در مهمانخانه منزل کردیم ورود
من جواد بیک و جعفرقلی بیک و سایر نایبهای گلگو [?] رسیدند از قرار همان دستورالعمل
من حرکت کرده شش آهو با تازی گرفته بودند دم راه آقای امین الملک آهوها را
از آنها گرفته عکس خودشان و تازیها و آهوهای شکار را انداخته خود آنها را مرخص کرده
اینجا آمدند قدری با آنها صحبت کرده و رفتم خدمت آقای امین الملک که در عمارت تازه
جدید الاحداثی که در وسط باغ علی‌آباد پارسال بنا کرده‌اند این عمارت عبارت
از اندرونی منبع [?] تمری [?] که دارای نه اطاق الافرنگ زمستانی و تابستانی وسط آنجا
حوض مدوریست آب جاری دارد اطاقهای پائین رو بمشرق آن دور دست
که طرف رو بمغرب بباغ باز میشود جلو اطاقها ایوانست و جلو آن حوض بزرگ بیضیه

که

که فواره آن سه زرع می‌جهد و اطراف حوض صفه‌ایست اطراف صفه گلکاریهای
خیلی باصفاست در این فصل که تقریبا وسط چله بزرگ زمستانست گلهای اطلسی
غیره بحالت طراوت باقی هستند بواسطه اینکه بخلاف اقتضای وقت هنوز سرما شدت
نکرده و بارندگی نشده درختهای بادام اینجا شکوفه کرده‌اند خیلی باروح و باصفا نباتات
اطراف عمارت مشجر است بدرختهای انار و خیابانهای تبریزی و غیره خلاصه
قدری در خدمت آقای امین الملک مانده بمنزل برگشته با اخوان و اقرا [?] صحبت متفرقه
گذشت تا ساعت چهار شام خورده خوابیدیم هوا امشب ابر شده ترشحی هم کرد
در پشت مهمانخانه قدیم باغی احداث شده مرور بر صفا و طراوت و اعتبار اینجا می‌افزاید

چهارشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب

در علی‌آباد توقف است صبح را خدمت آقای امین الملک رفته سوار شدیم بعزم
شکار کبک و تیهو رفتیم قلعه سنگی که تا علی‌آباد یک میدان اسب است آقای امین الملک
یک کبک زدند حاجی خسروخان دو تیهو زد من با اینکه خسته و کسل بودم سه تیهو
زدم قوش هم دو کبک گرفت عوض پنج تیهو زد برگشتیم خدمت آقای امین الملک
نهار خورده برگشتیم منزل شاهزاده عبدالله میرزا و آقا مهدی و محمدحسن خان اخوی آمدند

صحبت میکرد عصر رفتم خدمت آقای امین کشیشه عکس انداخته آقای امین الملک سوار
شدند پیاده قدری در اطراف کاروانسرا و بالای پشت بام گردش کرده غروب با
آقای امین الملک و منتخب السلطنه تشریف آوردند منزل ما قدری نشسته تشریف بردند
بقیه شب را بصحبت متفرقه مشغول در ساعت چهار خوابیدیم

پنجشنبه شانزدهم شهر رجب المرجب

صبح قبل از طلوع فجر بیدار شده رفتم حمام بیرون آمده بخیال شکار آهو باتفاق
آقای امین الملک سوار شده تمام نایبهای کلکو با تازی همراه بودند منتخب السلطنه
و اخوان هم بودند رفتیم حوالی حوض سلطان در آنجا خرگوشی در رفت زخمی کردم
بعد چند سوار کلکو را فرستادم که آهو رم بدهند بطرف ما بیایند از کاروانسرا رد شدیم
از دور سوارها تاختند معلوم شد که هشت آهو بطرف ما میرانند حاجی خسروخان
تاخت بسمت آنها رفت هر کار کردیم زود بخرجش نرفت جلو آهوها را گرفت
آهو برگشت دست و ما بجائی بند نشد از این حرکت حاجی خسروخان که متصل اینها
اطلاع میکند و در موقع کار رمی ما زد و قایم تلخ شد از آن گله آهوی مزبور مأیوس شدیم
من از خطرات تنگ شده میرفتم مسافتی که رفتیم یک آهوی مثل برق میدوید و دیدم تا

او را گرفته دو تیر تفنگ انداختم افتاد حمزه بیک نایب با تازی رسید و آهو را گرفت نایب باشی
که بفاصله سه هزار قدم روی تپه ماهوری ایستاده بود دویدند بطرف من که این آهو را
من زده‌ام چون همه حاضر بودند و دیدند قدری اسباب مضحکه شد آقای امین الملک
و منتخب السلطنه و سایرین رسیدند آهو را دیده ندیم باشی تا نیار و بروی آنها دو
و گفت این آهو را من زده ام مگر خنده در گرفت بهر حال چون معلوم بود دیگر با این
سهل و آسانی شکاری نخواهد شد از شکار صرف نظر کرده برگشتیم بدامنه بهار با
افتادیم باد شمالی هم میوزید آفتاب گردان زدند حاجی خسروخان برگشت گفتار
نری زده و همراه آورده بود برای اینکه از آهو بهره نبرد عذرخواه خوبی بود با
عبدالله میرزا عکاس عکس گفتار و آهو را انداخت نهار خورده من و آقا مصطفی و
حاجی خسروخان با همان لباس شکار گفتار و آهو هم جلو ما بودند یک شیشه عکس
انداختیم بعد چند شیشه دیگر عکس گروپ و سواره انداخته شد سوار شده آمدیم با
کنار دریا اسب فرو میرفت قدری ایستاده آقای امین الملک و من چند تیر
تفنگ میان دریا انداخته بسمت منزل روانه شدیم دم راه من با تفنگ گلوله
نشان سنگی را که کنار جاده بود به قیقاج چند مرتبه زدم دو سه دفعه هم حاجی خسرو خان

زد آقای امین الملک هم با اینکه مشق اینکار نکرده اند دو سه تیر خوب انداختند حاجی
میرزا مهدی پسر مرحوم آقا هدایت هم بنظرش کار سهلی آمد دو سه دفعه اسب تاخت
و تیر انداخت اسباب خنده مردم شد اسمعیل دو تیر خوب انداخت بطرف منزل
آمدیم از دور صدای سرنا و دهل می آمد سه نفر از ایلات این حول و حوش دمها
آمده سرنا و دهل میزدند و خودشان هم چوبی گرفته برسم ایلات میرقصیدند
حمزه خان و دو نفر دیگر از نایبهای شترخانه با آنها همراهی کرده قدری تماشا کرده
مقارن اذان آمدیم بمنزل نزدیک منزل خرگوشی در رفت تازی کشیدند میان
نی زار گم شد شب را خدمت آقای امین الملک بسر رفت آخر شب رفتم منزل خودم
که در مهمانخانه **جمعه هفدهم شهر رجب المرجب** قدیم است
کوچ است از علی آباد بحسن آباد صبح قبل از طلوع آفتاب سوار شدم امروز را
میل کردم که سوار اسب شده نه بخود را بکالسکه عادت ندهم سواره آمدم تا قلعه
محمد علیخان آقای امین الملک و همراهانش با کالسکه رسیدند در آنجا مرا مجبور کرده
بکالسکه نشستیم قدری در آنجا پیاده شده با دوربین کوه البرز و شمیرانات را تماشا
کرده سوار شدیم از علی آباد تا حسن آباد هشت فرسخ راه است مقارن ظهر رسیدیم

کنار

کنار پل شور روی پل چند تیر تفنگ انداخته و رفتیم آنطرف پل نهار خورده چند شیشه عکس
انداخته سوار شدیم دو ساعت بغروب مانده بود رسیدیم بحسن آباد در مهمانخانه که
حاجی محمد حسن امین دار الضرب ساخته منزل کرده یک اطاقهای آنجا را آقای امین الملک
و همراهانش و حکمت را من و اجزا منزل کردیم در خرابه های سوقاتی آقای
امین الملک میان یکی از تختها آنها ظرف باروط بوده شکسته وقتی که بارها از زمین گذاشتند
از منقل تختدان باروط بزمین ریخته نیچه آتش روی آن باروطها انداخته بودند
باروط و تختدان و اسبابهای تختدان تمام سوخته بود در منزل خودم سر شب
قدری محاسبات و کارهای شخصی رسیدگی نمودم بعد رفتم خدمت آقای امین الملک
شام خورده برگشتم **شنبه هیجدهم شهر رجب المرجب** منزل خوابیدم
امروز باید بیوتات شهر برویم صبح زود بیدار شده نماز خوانده میرزا علی نقی مرخصی
گرفت که برود بشریف آباد ملکی خودش چند روز بماند میرزا حسین خان کرد دیشب نوکر شده
بوضع خاصی سر و گردن خود را بسته سوار شده بود هوا ابر بود مختصر ترشحی کرد دیدیم
تا رسیدیم به نزدیکی کارخانه قند سازی پیاده شده نهار افتادیم چند تیر تفنگ
انداختیم نهار خورده چند شیشه عکس انداختیم و سوار شده آمدیم کارخانه قند را

تماشا کردیم واقعاً درین قلیل مدت فرنگی غریب بنائی عالی ساخته قرار است در اول
پاییز آینده و قند آنجا در کارخانه خارج شده بفروش برسد چهار بغروب مانده
بحضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرف شده در خانه شاهزاده ناظم الدوله محمد کاظم خان طهرانی
پسر مرحوم امین حضرت عمید السلطنه صدیق دیوان میرزا کریم وغیره باستقبال آمده
معطل بودند آمدیم بطرف شهر دم راه آقا غلامحسین تحویلدار خزانه آقا محمد نایب
سرایدار خانه وغیره از اجزای خزانه و متفرقه باستقبال آمده بودند رسیدند نه ساعت
بغروب مانده بحمدالله با سلامتی وارد شهر شدیم والحمدلله فی بدو و فی ختم

شرح مسافرت بندگان حضرت اجل اکرم افخم آقای محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان
روحی فداه بسمت بلوک کردشی و رامین و سان شتر کلا در سیله و زیارت حضرت
معصومه سلام الله علیها بطوری که ترقیم یافته بود بخط مبارک خودشان و متفرقه

حسب الامر بنده درگاه عطاءالله
نواده مرحوم دیوان بیگی کردستانی
تحریر نمود

[illegible]

[illegible] ۱۳۱۵



